خلفاي راشدين و اصحاب

**(از ديدگاه اهل سنت و جماعت)**

**تاليف:**

**شيخ الاسلام ابن تيميه** /

**مترجم:**

**عبدالمتين**

**تهیه و تنظیم:**

**سایت ایمان، عقاید اهل سنت و جماعت**

www.eeman.ir

|  |  |
| --- | --- |
| عنوان کتاب: | خلفاي راشدين و اصحاب |
| نویسنده: | شيخ الاسلام ابن تيميه |
| مترجم: | عبدالمتين |
| موضوع: | اهل بیت، صحابه و تابعین |
| نوبت انتشار:  | اول (دیجیتال)  |
| تاریخ انتشار:  | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری |
| منبع:  | سایت ایمان، عقاید اهل سنت و جماعت www.eeman.ir |
|  |  |
| این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.www.aqeedeh.com |  |
| ایمیل: | book@aqeedeh.com |
| سایت‌های مجموعۀ موحدین |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[سخن مترجم 5](#_Toc346975090)

[بحث غدیرغم از دیدگاه اهل سنت و جماعت 5](#_Toc346975091)

[نقد كردن استدلالشان: 14](#_Toc346975092)

[عالمترين اصحاب چه كساني بودند؟ 20](#_Toc346975093)

[افضل اصحاب چه كساني هستند؟ 36](#_Toc346975094)

[تفضيل سه خليفه اول بر علي 46](#_Toc346975095)

[مشاجرات بين صحابه 54](#_Toc346975096)

[نحوه برخورد با مشاجرات صحابه 55](#_Toc346975097)

سخن مترجم

بحث غدیرغم از دیدگاه اهل سنت و جماعت

**اين روزها بحث امامت، غدير و برگزاري مراسمات بدعي در مملكت ما در حال اوج‌گيري است و پيروي از رسومات، متأسفانه پرده‌اي بر ديده‌هاي حقيقت بين، نهاده و توصيه و سفارش قرآن كه دستور به مراجعه به قرآن و حديث صادر مي‌نمايد كمتر مورد توجه قرار مي‌گيرد بلكه همه يكصدا مي‌گويند: پدران خويش را بر راهي يافته‌ايم، ما هم سنت آن‌ها را حفاظت مي‌نمائيم حتي مرتدان و بي‌دين‌ها نيز از همين حربه براي مقابله با اسلام سود مي‌جويند و مردم را به آئين‌هاي نسخ شده و منحرف دعوت مي‌نمايند در اين راستا و در مقدمه مقالات ابن تيميه - رحمه الله - مقداري دلايل شيعه را در مورد امامت و مخصوصاً غدير خم مورد بحث قرار مي‌دهيم اميدواريم كه خداوند آن را وسيله پاداش اخروي و سبب خير در نفع رساني به مؤمنان گرداند.**

**بزرگترين دليلي كه شيعه در مبحث امامت بدان استناد مي‌جويد همان چيزي است كه حديث غدير مي‌نامند از جمله اموري كه نشان از اهتمام شيعه به آن دارد اين است كه يكي از بزرگان معاصر آن‌ها، كتابي را در 16 مجلد تاليف كرده و در آن به اثبات صحت اين حديث مي‌پردازد و آن را به** «الغدير در كتاب والسنة والأدب» **نامگذاري كرده است. آن‌ها روايت مي‌كنند كه رسول الله صلي الله عليه وسلم بعد از برگشتن از** حجة **الوداع هنگامي كه به غدير خم رسيد براي مسلمانان بيان داشت كه علي بن ابي طالب \_ رضي الله عنه \_ بعد از او، وصي و خليفه‌اش مي‌باشد چنانكه خداوند عز و جل در كتابش نيز او را بدان امر فرمود: ﴿**يَٰٓأَيُّهَا ٱلرَّسُولُ بَلِّغۡ مَآ أُنزِلَ إِلَيۡكَ مِن رَّبِّكَۖ وَإِن لَّمۡ تَفۡعَلۡ فَمَا بَلَّغۡتَ رِسَالَتَهُۥ**﴾ [المائدة: 67] «اي رسول آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل گشته به مردم برسان كه در صورت عدم انجام آن رسالتت را به انجام نرسانيده‌ايد» مجلسي كه از بزرگان شيعه است در اين زمينه بيان مي‌دارد:** «إنا ومخالفينا قد روينا عن النبي - صلى الله عليه وسلم - أنه قام يوم غدير خم وقد جمع المسلمون فقال: أيها الناس! ألست أولى بالمؤمنين من أنفسهم؟ فقالوا بلى، قال- صلى الله عليه وسلم -: من كنت مولاه فعلي مولاه، اللهم وال من وآلاه، وعاد من عاداه، وانصر من نصره، واخذل من خذله»[[1]](#footnote-1)**. [ما و مخالفانمان از رسول خدا صلي الله عليه وسلم روايت كرده‌ايم كه روز غدير خم در حالي كه مسلمانان اجتماع كرده بودند برخاست و فرمود: اي مردم آيا من از مسلمانان به خودشان اولي تر نيستم؟ جواب دادند: بلي، فرمود: هركس من مولاي او هستم علي مولاي اوست. بار الها دوست بدار آن كس كه او را دوست مي‌دارد و دشمن بدار كسي كه او را دشمن مي‌دارد، كمك كن كسي كه او را كمك مي‌كند و خوار گردان كسي كه او را خوار مي‌نمايد.**

جواب اهل سنت را خلاصه وار در آنچه خواهد آمد بيان مي‌داريم:

**در اين حديث، جعل كنندگان بر آن افزوده‌اند؛ طائفه‌اي از اهل علم از آن جز** «من كنت مولاه فعلي مولاه» **را به عنوان حديث صحيح قبول ندارند.**

**حال كه مهمترين ادله آن‌ها را بيان كرديم باقي دلايلشان را از كتاب‌هاي اهل سنت چون -** منهاج السنة**‌- كه شبهات روافض را دنبال كرده و قواعدي را بيان داشته است بايد پي گرفت.**

**اعتقاد به وجود نص قرآني بر واجب بودن امامت علي با اصول اساسي مانند اصل شوري مخالف است چون امور مسلمانان در بين خودشان بر اساس شوري صورت مي‌گيرد چنانكه مي‌فرمايد: ﴿**وَأَمۡرُهُمۡ شُورَىٰ بَيۡنَهُمۡ**﴾ [الشوری: 38] «امورشان به صورت شوري مي‌باشد.» خلافت از جمله امور مسلمانان است كه در كتاب خدا و سنت رسولش صلي الله عليه وسلم نص صريحي در مورد تعيين آن بعد از او وجود ندارد مؤيد آن چيزي است كه در نهج البلاغه از علي نقل شده آنگاه كه به معاويه گويد:** «إنما الشورى للمهاجرين والأنصار، فإذا اجتمعوا على رجل سموه (إماما) ذلك لله رضا»[[2]](#footnote-2)**. «شوري تنها از آن مهاجرين و انصار است وقتي كه بر فردي اجتماع كردند و او را امام ناميدند مورد رضاي پروردگار نيز مي‌باشد، يعني خداوند راضي به آن چيزي است كه مهاجرين و انصار به آن راضي هستند».**

**علي بن ابي طالب با خلفاء بيعت كرد و اين چيزي است كه درمورد آن اتفاق وجود دارد اما شيعه روايت كرده‌اند كه در آغاز بدان اعتراض نموده سپس بر آن نماند و خود را تسليم كرد و بيعت نمود،كه اين بيعت اقرار به مشروع بودن خلافت كساني است كه بر او سبقت گرفته‌اند و اين اقرار بر كساني كه خود را به او منتسب مي‌نمايند حجت است. شارح نهج البلاغه از علي روايت كرده است كه به اولويت امامت ابوبكر بر ديگر افراد اعتقاد داشت چنانكه هنگام بيعت با او گفت:** «وإنا لنرى أبا بكر أحق الناس بها»[[3]](#footnote-3) **[من ابوبكر را شايسته‌ترين مردم به خلافت مي‌بينم.] مجلسي و كليني كسي را كه معتقد به خلافت ابوبكر و عمر باشد كافر و مشرك مي‌دانند با اين حال در مورد علي كه به سوي آن‌ها دست دراز مي‌كند و با آن‌ها بيعت مي‌نمايد كه از آن‌ها حرف شنوي داشته باشد و از آن‌ها اطاعت نمايد چه مي‌گويند در حاليكه در موردش معتقد به عصمت از خطا و بري از ترس و مسامحه هستند؟**

**بيعت كردن علي با شيخين بر شيعه حجت است به همين دليل بزرگانشان براي آن دلايلي دست و پا كرده‌اند:**

**الف. بيعت علي به خاطر ترس از نابودي اسلام بوده است. براي ابطال اين دليل همين كافي است كه بدانيم اسلام در عصر عمر و عثمان در يك دوران طلائي قرار داشت طوري كه خلافت اسلامي از طرف شرق تا بخاري و از طرف غرب تا افريقا امتداد يافت.**

**ب. مي‌گويند: او با آن‌ها به سبب تقيه بيعت كرد يعني در ظاهر با آن‌ها اظهار موافقت نمود ولي در د****ل راضي به خلافت و بيعت كردن با آن‌ها نبود. اين دليل از دليل قبلي ناپسند تر و قبيحتر است چون از شخصيت علي شخصيتي دوگانه ساخته‌اند كه بيمناك و ترسو و نگران است و بر خلاف باطن و درونش خود را ظاهر كرده است و اين چيزي است كه رواياتشان بدان ناطق است چنانكه وارد است:** «أحضر علي من بيته، وسيق إلى أبي بكر بحبل في رقبته، وهناك وقف عمر وخالد بن الوليد وغيرهم، والسيوف في أيديهم - معاذ الله - وهدده عمر أن يبايع أبا بكر وإلا فصل رأسه عن جسده، وهكذا أجبر علي واضطر في النهاية إلى مبايعة أبي بكر»[[4]](#footnote-4)**. «علي از خانه‌اش احضار گرديد و با ريسماني در گردن به سوي ابوبكر برده شد، در آنجا عمر، خالد بن وليد و ديگران شمشير در دست ايستاده بودند- پناه بر خدا- عمر او را تهديد مي‌كرد كه با ابوبكر بيعت نمايد كه در غير اين صورت سرش را از بدن جدا مي‌كند و همينطور بود كه علي مجبور شد و در نهايت ناچار به بيعت كردن با ابوبكر گرديد». كسي كه شجاعت برتر علي، و قدرتش بر دفاع از حق،‌ و رواياتي را كه شجاعتش را بيان داشته‌اند، بداند اين امر برايش پذيرفتني نيست. در نهج البلاغه از علي روايت است كه فرمود:** «وإني من قوم لا تأخذهم في الله لومة لائم»[[5]](#footnote-5). **«من از قومي هستم كه در راه خدا از سرزنش سرزنش كنندگان نمي‌هراسد». اگر بگوئيم بيعتش با آن‌ها به خاطر تقيه بوده است در مورد بقايش در همراهي و وزارتش با آن‌ها در مدت بيست و پنج سال خلافت چه مي‌گوئيم؟ به درستي كه اعتقاد به تقيه براي توجيه همراهي علي با خلافت در اين مدت طولاني سخت و دشوار است!!!**

**آيا نام گذاري فرزندانش به نام اسامي خلفاي سه گانه نيز مي‌تواند تقيه باشد؟!!**[[6]](#footnote-6) **اهل سنت معتقد هستند كه نسبت دادن تقيه به كسي كه از جمله شجاعترين مردم روي زمين است طعنه زدن به اوست و سؤال مي‌كنند كه آيا شيعه به درستي علي بن ابي طالب را دوست دارند در حالي كه او را به اين امور نسبت مي‌دهند؟**

**ج. علي هنگامي كه خلافت را بر او عرضه داشتند آن را ترك كرد و گفت:** «دعوني والتمسوا غيري فأن أكون لكم وزيراً خير لكم من أن أكون عليكم أميرًا»[[7]](#footnote-7)**. «مرا رها و آن را از غير من بخواهيد و اينكه من برايتان وزير باشم بهتر از آنست كه امير باشم». و بعد از قتل عثمان**ت**هنگام بيعت كردن با او فرمود:** «والله ما كانت لي الخلافة رغبة ولا في الولاية أربة، ولكنكم دعوتموني إليها، وحملتموني عليها»[[8]](#footnote-8)**. «سوگند به الله من به خلافت رغبتي ندارم و علاقه اي به حكومت ندارم اما شما مرا به آن دعوت كرديد و بر آن واداشتيد». از خلال اين نصوص چيزي كه بيانگر اين نكته باشد كه علي اعتقادي به منصوص بودن امامت خود در قرآن دارد آشكار نمي‌شود چون در غير اينصورت نمي‌گفت:** «والله ما كان لي في الخلافة رغبة» **و هر گز با ابوبكر و عمر و عثمان بيعت نمي‌كرد، و كار او در صورت وجود نص مخالفت با دستور پروردگار بود و همچنين در صورت صحت حديث غدير خم مخالفت صريح با آن تلقي مي‌شد.**

**در روايت متفق عليه آمده كه حسن بن علي به خاطر معاويه از خلافت دست بر داشت و رسول خدا**ق **به آن خبر داده است. مي فرمايد:** «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ عَظِيمَتَيْنِ مِنْ الْمُسْلِمِينَ»**[[9]](#footnote-9) «اين پسر من بزرگ و سيد است و خداوند به وسيله او بين دو گروه عظيم از مسلمانان صلح ايجاد مي‌كند». سؤال اين است كه چرا حسن به خاطر معاويه از خلافت كردن دست بر داشت چيزي كه كتب شيعه به تفصيل آن را بيان داشته‌اند چنانكه از سليمان بن صرد كه از بزرگان شيعه روايت است كه به خاطر اين كار حسن را نكوهش مي‌كند آنجا كه خطاب به او مي‌گويد:** «السلام عليك يا مذل المؤمنين» **اين كلمه را به جاي (أمير المؤمنين) بكار مي‌برد[[10]](#footnote-10) اعتراض كردن به حسن براي دست كشيدن از خلافت به خاطر معاويه متناقض با اعتقاد شيعه به عصمت او و باقي ائمه است، كسي كه شيعه معتقد است تمامي اقوال و اعمالشان حق يوده است. در حالي كه امارت منصوص، به رضايت آن‌ها به ديگري واگذار گرديد پس چرا شيعه به چيزي تمسك مي‌جويد كه امامانش از آن دست بر داشته‌اند؟ و اين مورد و همچنين براهين قطعي ديگر كه آشكار و بديهي هستند در اين زمينه بسيار است و براي كسي كه خود را از تعصب و هوي برحذر دارد و بخواهد حق را بشناسد، كافي است.**

**اهل سنت به فضل و بزرگواري و صلاح اهل بيت اقرار مي‌كنند و معتقدند اين امر مانع از آن نخواهد شد كه آن‌ها دچار خطا و لغزش‌هاي شوند كه طبيعت بشري موجب آن است چون هيچكدام از افراد بشر نمي‌تواند از طبيعت بشري كه همه مخلوقات بدان متصفند خارج گردد چنانكه رسول گرامي**ق **مي‌فرمايد:** «كُلُّ ابْنِ آدَمَ خَطَّاءٌ وَخَيْرُ الْخَطَّائِينَ التَّوَّابُونَ»**[[11]](#footnote-11) (همه فرزندان آدم دچار خطا مي‌شوند و بهترين آن‌ها كساني هستند كه توبه مي‌كنند.) در اين ميان تنها انبياء در تبليغي كه از جانب خدا و رسولش بدان مأمور هستند معصوم مي‌باشند چه بسيار پيامبراني كه مورد سرزنش پروردگار قرار گرفته‌اند وگاهاً بعضي از موضعگيري‌هايشان تصحيح شده است چنانكه خداوند متعال به پيامبرش مي‌فرمايد: ﴿**عَبَسَ وَتَوَلَّىٰٓ ١ أَن جَآءَهُ ٱلۡأَعۡمَىٰ ٢ وَمَا يُدۡرِيكَ لَعَلَّهُۥ يَزَّكَّىٰٓ ٣ أَوۡ يَذَّكَّرُ فَتَنفَعَهُ ٱلذِّكۡرَىٰٓ ٤ أَمَّا مَنِ ٱسۡتَغۡنَىٰ ٥ فَأَنتَ لَهُۥ تَصَدَّىٰ ٦ وَمَا عَلَيۡكَ أَلَّا يَزَّكَّىٰ ٧ وَأَمَّا مَن جَآءَكَ يَسۡعَىٰ ٨ وَهُوَ يَخۡشَىٰ ٩ فَأَنتَ عَنۡهُ تَلَهَّىٰ ١٠ كَلَّآ إِنَّهَا تَذۡكِرَةٞ ١١**﴾[عبس:1-5] «ترشرويي كرد و روي بر تافت(1) از اينكه آن نابينا به نزد او آمد(2) و تو چه داني چه بسا او پاكدلي ورزد(3) يا پندگيرد و پندش سود بخشد(4) اما كسي كه بينيازي نشان مي‌دهد(5)تو به او مي‌پردازي(6) و اگر هم پاكدلي پيشه نكند، ايرادي بر تو نيست(7) و اما كسي كه شتابان به سويت آمد(8) و او خشيت مي‌ورزد(9) چنين نيست، آن پندآموزي است(10) هر كه خواهد آن را ياد كند(11)»**

**و باز مي‌فرمايد: ﴿**وَذَا ٱلنُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَٰضِبٗا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقۡدِرَ عَلَيۡهِ فَنَادَىٰ فِي ٱلظُّلُمَٰتِ أَن لَّآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنتَ سُبۡحَٰنَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ ٱلظَّٰلِمِينَ ٨٧**﴾ [الأنبیاء: 87] «و ذوالنون را كه خشمگنانه به راه خود رفت، و گمان كرد هرگز بر او تنگ نمي‌گيريم، آنگاه در دل تاريكي ندا در داد كه خدايي جز تو نيست، پاكا كه تويي، من از ستمكاران بودم.»**

**در حاليكه شيعه در مورد ائمه معتقد به عصمت مطلق آن‌ها از خطاهاي سهوي و عمدي است چنانكه شيخ رضا المظفر گويد:** «نعتقد أن الإمام كالنبي يجب أن يكون معصوما من السهو والخطأ والنسيان»**[[12]](#footnote-12). [معتقديم امام چون پيامبر است و واجب است از اشتباه، خطا و فراموشي معصوم باشد.]**

 **لذا به اقتضاي عصمتشان تعاليم آن‌ها چون تعاليم قرآن منزه از سهو و غفلت است چنانكه بسياري از كتب شيعه بدان معترف مي‌باشند. براي روشنگري در اين مورد نگاهي سريع به بعضي از باب‌ها و فصول كتاب كافي كليني مي‌اندازيم چيزي كه مارا بي‌نياز از بيان و توضيح خواهد نمود، آري چيزي كه عيان است چه حاجت به بيان است كليني مي‌آورد:**

**باب:** أن الأئمة يعلمون جميع العلوم التي خرجت إلى الملائكة والأنبياء**.**

**[امامان تمام علومي را كه براي ملائكه و انبياء نازل گشته را مي‌دانند]**

**باب:**أن الأئمة يعلمون متى يموتون وأنهم لا يموتون إلا باختيارهم

**[امامان مي‌دانند كه چه زماني خواهند مرد و تنها به اختيار خويش مي‌ميرند]**

**باب:** أن الأئمة يعلمون ما كان، وما يكون، وما لم يكن لو كان كيف يكون، وأنه لا يخفى عليهم شيء

**[امامان آنچه بوده و آنچه در آينده بوجود خواهد آمد و آنچه را كه بوجود نيامده و در صورت وجود چگونه مي‌شد را مي‌دانند و چيزي از آن‌ها پوشيده نخواهد ماند.]**

**باب:** أن الأئمة يعرفون جميع الكتب على اختلاف ألسنتها**[[13]](#footnote-13)**

**[امامان تمامي كتاب‌ها را علي رغم اختلاف زبانهايشان ميدانند]**

ولقد جاء الكليني بالغرائب عن أبي عبد الله تحت باب سماه هكذا: «باب فيه ذكر الصحيفة والجفر و الجامعة ومصحف فاطمة عليها السلام**[[14]](#footnote-14) [كليني عجائب و غرائباتي را از ابو عبدالله در بابهاي به اسامي صحيفه، جفر، جامعه و مصحف فاطمه مي‌آورد]**

**خوانندگان گرامي چيز عجيبي نيست كه آن‌ها به ابو عبدالله دروغ مي‌بندند چون آن‌ها حتي به الاغ رسول الله صلي الله عليه وسلم كه اسمش عفير بوده نيز دروغ بسته‌اند آنجا كه كليني روايتي طولاني را مي‌آورد و در پايان مي‌گويد:** «إن حمار رسول الله - صلى الله عليه وسلم - عفير كلم رسول الله فقال: بأبي أنت وأمي، إن أبي حدثني عن أبيه عن جده عن أبيه أنه كان مع نوح في السفينة، فقام إليه نوح فمسح على كفله، ثم قال: يخرج من صلب هذا الحمار حمار يركبه سيد النبيين وخاتمهم... فالحمد لله الذي جعلني ذلك الحمار»**[[15]](#footnote-15) [الاغ رسول الله صلي الله عليه وسلم عفير با رسول خدا سخن مي‌گفت: يك بار گفت: پدر و مادرم فدايت شوند، پدرم از پدر بزرگش و آنهم از پدرش كه همراه نوح در سفينه بود نقل مي‌كند كه نوح به طرفش برخاسته و بر پشتش دست كشيده آنگاه مي‌گويد: از پشت اين الاغ، الاغي به وجود مي‌آيد كه سيد و خاتم پيامبران بر او سوار ميشود....لذا خداوند را سپاس مي‌گويم كه مرا آن الاغ قرار داد.]**

**سبب اين همه غلو و افراط در مورد ائمه اينست كه آن‌ها قائل به عصمت آن‌ها هستند و عصمت را يكي از شروط امامت مي‌دانند و در اين رابطه دلايلي را ذكر مي‌كنند كه مهمترينش را بيان مي‌داريم:**

**1) علي رغم اينكه در كتاب خداوند نه تنها در مورد عصمت حتي ذكري از ائمة اثني عشر به ميان نيامده ولي با اين حال اهل شيعه براي اثبات امامت مورد نظر خويش به قرآن استناد مي‌جويد بزرگان شيعه به آيه 124 بقره استدلال مي‌نمايند كه مي‌فرمايد: ﴿**۞وَإِذِ ٱبۡتَلَىٰٓ إِبۡرَٰهِ‍ۧمَ رَبُّهُۥ بِكَلِمَٰتٖ فَأَتَمَّهُنَّۖ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامٗاۖ قَالَ وَمِن ذُرِّيَّتِيۖ قَالَ لَا يَنَالُ عَهۡدِي ٱلظَّٰلِمِينَ ١٢٤**﴾ «آنگاه كه خداوند ابراهيم را با كلماتي مورد آزمايش قرار داد و او آن‌ها را به اتمام رساند خداوند فرمود: من تو را امام براي مردم قرار دادم ابراهيم گفت: آيا اين مقام را براي فرزندان منهم قرار مي‌دهيد؟ فرمود: عهد من به ظالمان نخواهد رسيد.» صاحب مجمع البيان با استدلال به اين آيه مي‌گويد:** «استدل أصحابنا بهذه الآية على أن الإمام لا يكون إلا معصوما من القبائح لأن الله نفى أن ينال عهده الذي هو الإمامة ظالم، ومن ليس بمعصوم فقد يكون ظالما إما لنفسه وإما لغيره، فإن قيل إنما نفى أن ينال ظالم في حال ظلمه، فإن تاب فلا يسمى ظالما فيصح أن يناله 0 الجواب أن الظالم وإن تاب فلا يخرج من أن تكون الآية متناولته في حال كونه ظالما فإذا نفى أن يناله فقد حكم الله عليه بأنه لا ينالها والآية مطلقة غير مقيدة بوقت دون وقت فيجب أن تكون محمولة على الأوقات كلها فلا ينالها الظالم وإن تاب فيما بعد»**[[16]](#footnote-16) [ياران ما به اين آيه استدلال مي‌كنند كه امام بايد معصوم از گناه و امورات قبيح باشد چون خداوند رسيدن عهدش را كه امامت باشد به ظالمان نفي نموده است و هر كس نيز معصوم نباشد ظالم است حال چه به خود يا ديگري ظلم كرده باشد و اگر كسي بگويد رسيدن عهد الهي به ظالم در حال ظلم نفي شده است لذا اگر توبه كند آن وقت ظالم به حساب نمي‌آيد پس رسيدنش به مقام امامت درست است. جواب اين است كه ظالم گر چه توبه كند از اينكه در حال ظلم كردنش آيه شاملش مي‌گردد خارج نيست و حال كه رسيدنش بدين مقام نفي شده است دليل است كه خداوند به نرسيدنش بدان مقام حكم نموده است و آيه نيز مطلق است و لذا بايد آن را حمل بر همه اوقات نمود بنابراين عهد خداوند به فرد ظالم گر چه توبه هم بنمايد نخواهد رسيد.**

نقد كردن استدلالشان:

1. **سلف در معني عهد اختلاف دارند: ابن عباس و سدي گفته‌اند منظور نبوت است و مجاهد گفته امامت است و قتاده، نخعي، عطا، حسن و عكرمه گفته‌اند: عهد خداوند در آخرت به ظالمين نمي‌رسد و منظور از ظلم نيز شرك است بنابراين چنانكه ملاحظه مي‌كنيد سلف در تفسير آن با همديگر اختلاف داشته‌اند و در نظر اكثرشان ربطي به مسئله امامت ندارد و آن‌ها نيز كه آن را به امامت تفسير كرده‌اند هدفشان امامت در علم و عمل صالح و اقتدا كردن بوده و امامت رافضي را منظور نداشته‌اند**
2. **اگر آيه در مورد امامت هم باشد ارتباطي به مسئله عصمت ندارد چون نمي‌توان گفت غير ظالم معصوم است و مرتكب خطا و نسيان و سهو نمي‌گردد؛ ميان اثبات عصمت و نفي ظلم فرق بسياري وجود دارد چون نفي ظلم عدل را اثبات مي‌كند و ثابت كننده عصمت شيعه نيست.**
3. **اگر كسي ظلم كند و سپس از آن توبه كند درست نيست او را متصف به ظلم و لوازم آن نمود چون بزرگترين ظلم همانگونه كه در قرآن بيان شده شرك است بنابراين در صورتي كه مشركي مسلمان شود به دليل ظالم قبلي نمي‌توانيم او را باز هم مشرك بناميم و انجام چنين كاري درست نيست چون لازمه استدلالشان اين خواهد بود كه همه مسلمانان و همچنين شيعه و اهل بيت غير معصوم، ظالم باشند در حالي كه شيخ طوسي كه يكي از بزرگان شيعه است در التبيان ج1/158 مي‌گويد:** «بأن الظلم اسم ذم فلا يجوز أن يطلق إلا على مستحق اللعن لقوله تعالى: ﴿أَلَا لَعۡنَةُ ٱللَّهِ عَلَى ٱلظَّٰلِمِينَ ١٨﴾ **[هود: 18]**» **[ظلم اسم ذم و نكوهش است لذا جز بر كسي كه مستحق آن باشد بكار نمي‌رود چنانكه خداوند متعال مي‌فرمايد: آگاه باشيد كه ظالمان مشمول لعن خداوند هستند.**
4. **كتب شيعه خود نيز گواه بر عدم عصمت ائمه هستند چنانكه اختلافاتي را از آن‌ها نقل مي‌كند كه مناقض عصمت است چيزي كه شيعه آن را شرط امامت مي‌داند و همين اختلافات سبب مستقيم براي خروج بعضي از شيعيان از تشيع شده است كه از آن جمله چيزي است كه قمي و نوبختي از بزرگان شيعه آن را بيان مي‌كنند؛ مي‌گويند: [ بعد از قتل حسين بعضي از يارانش ناراحت شده و گفتند: ما در مورد كار حسن و حسين در تعجب هستيم، چون اگر آنچه را حسن انجام داده و با معاويه صلح كرد و با او بيعت نمود حق و واجب و صحيح است هرچند يارانش بيشتر و توانائيش زيادتر بود در مورد كار حسين چه بايد گفت در حاليكه يارانش كمتر و به نسبت ضعيفتر بودند؟ با اين وصف حسين جنگيد تا خود و يارانش جملگي كشته شدند در حاليكه حسين در عدم قيام عذرش بيشتر بود به همين دليل در امامتشان شك كرده و از افكارشان برگشته و عقايد عامه را پذيرفتند.][[17]](#footnote-17) و همچنين روايت شده كه حسين بن علي بن ابي طالب از صلح برادرش با معاويه اظهار كراهت مي‌نمود و مي‌گفت:** «لو جز أنفي كان أحب إلي مما فعله أخي»**[[18]](#footnote-18) [اگر بيني ام قطع مي‌شد نزد من محبوبتر از اين بود كه برادرم انجام داد.] و بحث در اين است چنانكه يكي از معصومين ديگري را خطاكار بنامد اشتباه يكي از آن‌ها به ضرورت ثابت مي‌گردد، در اين صورت عصمتي باقي نمي‌ماند.**

**شيعه امامت خلفاي سه گانه را باطل و آن‌ها و همه پيروانشان را در زمره كافران به حساب مي‌آورند در حالي كه علي با آن‌ها بيعت نمود و پشت سرشان نماز خواند و همراهشان جهاد و با آن‌ها بوسيله ازدواج رابطه خويشي يافته است و بعد از مرگ شيخين ابوبكر و عمر رضي الله عنهما راه آن‌ها را ادامه و چيزي از برنامه‌ها و راه و روششان را تغيير نداد چنانكه خود كتاب‌هاي شيعه چون** «تنزيه الأنبياء للمرتضي» **بدان ناطق است و اين چيزي است كه از اساس مذهب شيعه را ابطال مي‌نمايد لذا آن‌ها براي خروج از اين تناقض قول به تقيه نموده‌اند و هر كجا رواياتشان با همديگر هم خواني نداشت و در تضاد با همديگر باشند فوراً به وسيله تقيه مسئله را پيش خود و براي شيعيان تأويل مي‌نمايند. در حاليكه تقيه در اسلام با كافران است ابن جرير الطبري در اين مورد مي‌گويد:** «التقية التي ذكرها الله في هذه الآية إنما هي تقية من الكفار لا من غيرهم»**[[19]](#footnote-19) [تقيه‌اي را كه خداوند در اين آيه ﴿**إِلَّآ أَن تَتَّقُواْ مِنۡهُمۡ تُقَىٰةٗۗ**﴾ بيان مي‌دارد تقيه در مقابل كافران است و غير كافران مورد نظر نيست.] تقيه رخصتي در حالت اضطرار است به همين دليل خداوند آن را در بحث نهي از مولا**ة **كافران از مبدأ نهي استثنا كرده است ﴿**لَّا يَتَّخِذِ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ ٱلۡكَٰفِرِينَ أَوۡلِيَآءَ مِن دُونِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَۖ وَمَن يَفۡعَلۡ ذَٰلِكَ فَلَيۡسَ مِنَ ٱللَّهِ فِي شَيۡءٍ إِلَّآ أَن تَتَّقُواْ مِنۡهُمۡ تُقَىٰةٗۗ وَيُحَذِّرُكُمُ ٱللَّهُ نَفۡسَهُۥۗ وَإِلَى ٱللَّهِ ٱلۡمَصِيرُ ٢٨**﴾ [آل‌عمران:28] «مؤمنان نبايد كه كافران را - به جاي مومنان- دوست بگيرند، و هركس چنين كند از خداوند بي‌بهره است، مگر آنكه از آنان به نوعي تقيه كنيد، و خداوند شما را از خويش بر حذر مي‌دارد، و بازگشت به سوي خداوند است.»**

**به همين دليل علما آن را در حالت ضرورت رخصت مي‌دانند لذا اگر كسي در اين مقام عزيمت را برگزيند كارش افضل است و به همين دليل خداوند متعال صادقان شجاعي را كه در راه خدا از سرزنش لوم كنندگان نمي‌هراسند تمديح و ثنا مي‌كند چنانكه مي‌فرمايد: ﴿**ٱلَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَٰلَٰتِ ٱللَّهِ وَيَخۡشَوۡنَهُۥ وَلَا يَخۡشَوۡنَ أَحَدًا إِلَّا ٱللَّهَۗ**﴾ [الأحزاب:39] «كساني كه حاملان رسالت الله هستند از احدي جز خداوند نمي‌هراسند.» و در نهج البلاغه نيز از علي نقل است كه فرمود:** «علامة الإيمان إيثارك الصدق حيث يضرك، على الكذب حيث ينفعك» **[نشانه ايمان اينست كه راستي را بر دروغ برگزينيد گرچه راستي ضرر و دروغ سود برساند.]**

**حاملان پيام رسالت اسلام اصحاب كرامند كساني كه قران از آن‌ها تمجيد و احاديث به فضيلت آن‌ها گواه است آن‌ها به شهادت قرآن بهترين امتان هستند كساني هستند كه رضي الله عنهم و رضوا عنه هستند و نام مهاجرين و انصار كه باعث درخشش اسلام و نصرت رسول رب العالمين شدند در قرآن چون ستاره مي‌درخشد آن‌ها به شهادت قرآن در ميان خويش رئوف و رحيم و در مقابل دشمنان خداوند شديد هستند آن‌ها بيعت كنندگان آغازين با رسول پروردگارند خداي كه از بيعتشان از بالاي هفت آسمان اعلان رضايت كرد ﴿**۞لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا ١٨**﴾ [الفتح: 18] «به تحقيق خداوند از مؤمناني كه در زير درخت با تو بيعت نمودند راضي شد دانست كه چه در دل دارند سكينه و آرامش را بر آن‌ها نازل كرد و فتح قريبي را برايشان مقرر نمود.» آري خداوند آن‌ها را شناخته به همين دليل ايمانشان را اينگونه تأييد نموده است ﴿**فَإِنۡ ءَامَنُواْ بِمِثۡلِ مَآ ءَامَنتُم بِهِۦ فَقَدِ ٱهۡتَدَواْۖ**﴾ [البقرة: 137] «اگر همچون شما ايمان آوردند هدايت يافته‌اند.» ولي با اين حال رهبران شيعه خواسته‌اند چهره آن‌ها را مخدوش نمايند؛ چرا؟!!! جز اين است كه با انجام اين كار همه اسلام زير سؤال خواهد رفت آيا در اينصورت حتي فضائل اهل بيت نيز قابل اثبات خواهد شد؟ و آيا اين كار جز خدمت به دشمنان اسلام و مخالفت با قرآن و رسول، واجد منفعتي هست چنانكه در معتتبرترين كتاب‌هايشان مي‌گويند:** «وقالوا إن الصحابة ارتدوا على أعقابهم بعد موت الرسول- صلى الله عليه وسلم - إلا ثلاثة: أبو ذر، وسلمان، المقداد، وأن من شك في كفرهم فهو كافر»**[[20]](#footnote-20) بعد از مرگرسول خدا همه اصحاب جز سه نفر مرتد شدند.** إنا لله وإنا إليه راجعون**.**

**باز در همان مآخذ آمده است:**

«أبو بكر وعمر فارقا الدنيا ولم يتوبا، ولم يتذكرا ما فعلاه بعلي، فعليهما لعنة الله والملائكة والناس أجمعين»**[[21]](#footnote-21). چنانكه ملاحظه مي‌نمائيد بهترين بندگان خدا مورد سب و لعن شيعه واقع مي‌شود ولي با كمال وقاحت دم از دوستي و وحدت مي‌زنند و در همان حال براي غدير و شهادت مذعوم فاطمه رضي الله تعالي عنها در جامعه اهل سنت فرهنگ سازي نموده و در رسانه‌ها به مردم بدين مناسبات تبريك و تسليت مي‌گويند خداوند به همه راهيان حق توقيق هدايت عنايت فرمايد براي كشف حقيقت و دفاع از چهرهايي كه محبوبان رسول خدايند اقدام به ترجمه آثاري از ابن تيميه**/ **مي‌نمائيم اميد است باعث روشنگري و سبب هدايت هدايت خواهان شود. اگر خداوند توفيق عنايت فرمايد در آينده بيشتر و مفصلتر در مورد عقايد شيعه كه در تضاد با كتاب و سنت حتي عقل سالم است بحث خواهيم نمود و خداوند را شاهد بر نيات و اعمال خويش مي‌دانيم و هيچ انگيزه اي جز حق خواهي در اين راه نداريم نه مي‌خواهيم مردم نادان را تحريك كنيم و انگيزه حزبي و سياسي از انجام كار خويش نداريم فقط هدف ما روشنگري براي دين خداست و اينكه حقايق همانگونه كه هستند شناخته و پذيرفته شود و سنت رسول رب العالمين همانگونه كه بوده هويدا گردد تا مشمول شكايت رسول خدا در قيامت نگرديم كه به درگاه خداوند شكايت مي‌كند كه كتاب مرا ترك كردند و مي‌خواهيم آنگونه بر اسلام قرار گيريم كه در صورت مشاهده، رسول الله از ما دچار تعجب نگردد به قول گنجوي كه خطاب به پيامبر صلي الله عليه وسلم مي‌فرمايد، نباشيم:**

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| **دين تو را در پي آرايشند** |  | **در پي آرايش و پيرايشند** |
| **بس كه بر او بسته شده برگ و ساز** |  | **گر تو ببيني نشناسيد باز** |

عالمترين اصحاب چه كساني بودند؟

از ابن تيميه -رحمه الله- در مورد دو نفري كه دچار اختلاف شده‌اند سؤال شد؛ يكي از آن‌ها مي‌گويد: ابوبكر صديق و عمر بن خطاب -رضي الله عنهما- از علي بن ابي طالب عالمتر و فقيه تر هستند و ديگري علي را از ابوبكر و عمر عالمتر و فقيه تر مي‌داند؛ نظر كداميك از اين دو نفر صحيح است؟ و آيا اين دو حديث كه در يكي رسول الله مي‌فرمايد: «أقْضَاكُم علي» (قاضي‌ترين شما علي است) و در ديگري مي‌فرمايد: «أنا مدينة العلم، وعلي بابها» (من شهر علم و علي دروازه آن است) صحيح هستند؟ و در صورت صحت آيا بر عالمتر بودن و فقيه‌تر بودن علي بر ابوبكر و عمر -رضي الله عنهما- دلالت نمي‌كنند؟ و اگر كسي مدعي اجماع مسلمانان بر عالمتر و فقيه تر بودن علي بر ابوبكر و عمر -رضي الله عنهما- باشد آيا در ادعايش دچار خطا شده است يا بر حق مي‌باشد؟

جواب: الحمد **لله. هيچكدام از علماي اسلام كه قولش معتبر باشد نگفته است كه علي عالمتر و فقيه تر از ابوبكر و عمر و يا فقط ابوبكر باشد و ادعا كننده اجماع بر اين مسئله از نادان‌ترين افراد و دروغگوترين آن‌هاست. بلكه بيش از يك نفر از علما، اجماع دانشمندان اسلامي را بر عالمتر و فقيه تر بودن ابوبكر بر علي نقل نموده‌اند كه از جمله آن‌ها امام منصور بن عبد الجبار سمعاني مروزي است كه يكي از امامان سنت و از اصحاب شافعي مي‌باشد كه در كتابش موسوم به** «تقويم الأدلة على الإمام» **اجماع علماي سنت را بر عالمتر بودن ابوبكر بر علي بيان داشته است. و من فردي را از امامان مشهور نمي‌شناسم كه در اين مورد مخالف باشد.**

**چگونه اينطور نباشد در حاليكه ابوبكر صديق در حضور رسول الله** **فتوا داده است و امر و نهي كرده و قضاوت و خطابه داشته است؟ همانگونه كه به هنگام خارج شدن ابوبكر با پيامبر اين كار روي داده و ايشان مردم را به اسلام دعوت كرده است و در هنگام هجرت دسته جمعي و در روز حنين و اجتماعات ديگر نيز اين امر تحقق يافته و رسول الله** **با سكوت خويش بر آن مهر تأييد زده است و به آنچه گفته راضي بوده است و اين مرتبه و موقعيت، براي ديگري نبوده است.**

**رسول الله** **در مشاورتش با اهل علم و فقه و نظر از اصحابش ابوبكر و عمر را در آن مقدم داشته است و آن دو نفر در اظهار نظر و علم در حضور رسول الله** **بر ساير اصحاب مقدم بوده‌اند چنانكه در داستان مشاوره رسول الله** **در مورد اسراي بدر اول كسي كه لب به سخن گشود ابوبكر و بعد از او عمر بود و به همين صورت در موارد ديگر نيز اينچنين بوده است.**

**در حديث آمده است كه رسول الله** **به ابوبكر و عمر -رضي الله عنهما- گفت:** «إذا اتفقتما على أمر لم أخالفكما» **(هرگاه شما دو نفر بر كاري متفق شديد مخالف شما نخواهم بود.) به همين سبب در يكي از دو نظر علما سخن آن‌ها حجت مي‌باشد و اين مورد يكي از دو روايتي است كه از امام احمد نقل شده است ولي اين مسئله در مورد عثمان و علي صدق نمي‌كند.**

**و در سنن روايت شده كه رسول الله** **فرمود:** «اقْتَدُوا بِاللَّذَيْنِ مِنْ بَعْدِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ» **(به ابوبكر و عمر، دو نفري كه بعد ازمن مي‌آيند اقتدا كنيد.) كه در مورد غير آن‌ها چنين نفرموده است. از رسول الله** **ثابت است كه فرمود:** «عَلَيْكُمْ بِسُنَّتِي وَسُنَّةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمَهْدِيِّينَ من بعدي تَمَسَّكُوا بِهَا وَعَضُّوا عَلَيْهَا بِالنَّوَاجِذِ وَإِيَّاكُمْ وَمُحْدَثَاتِ الْأُمُورِ فَإِنَّ كُلَّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ» **(بر شما لازم است كه به سنت من و جانشينان هدايت يافته بعد از من تمسك جوييد و محكم آن را بگيريد و زنهار خود را از امورات ايجاد شده در دين بپرهيزيد چون هر بدعتي گمراهي است.) رسول الله** **در اين فرموده به پيروي از سنت خلفاي راشدين كه شامل هر چهار نفر مي‌شود دستور داده است ولي ابوبكر و عمر را به اقتدا كردن تخصيص نموده است و چنانكه معلوم است مرتبه كسي كه در كردار به او اقتدا و در سنت از او پيروي شود بالاتر از مرتبه و مقام كسي است كه فقط در سنت از او پيروي مي‌شود. در صحيح مسلم آمده كه اصحاب همراه رسول الله** **در سفري بودند كه فرمود:** «إِنْ يطعُ القوم أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ يَرْشُدُوا» **(اگر مردم از ابوبكر و عمر اطاعت كنند هدايت مي‌يابند.)**

**از ابن عباس ثابت است كه ايشان به وسيله كتاب خدا فتوا مي‌داد و اگر در آن هم نمي‌يافت بر اساس گفته‌هاي ابوبكر و عمر فتوا مي‌داد ولي اينكار را با گفته‌هاي عثمان و علي انجام نمي‌داد و ايشان عالم امت است و در زمان خويش عالمترين و فقيه‌ترين اصحاب بوده است در حاليكه به گفته‌هاي ابوبكر و عمر فتوا مي‌داد و آن‌ها را بر ديگران در ميان اصحاب مقدم مي‌داشت و از رسول الله** **نيز در حق ايشان ثابت است كه برايش دعا كرده و فرموده است:** «اللَّهُمَّ فَقِّهْهُ فِي الدِّينِ وَعَلِّمْهُ التَّأْوِيلَ»[[22]](#footnote-22)**. (پروردگارا او را در دين فقيه و عالم گردان و تفسير و تأويل را به او بياموز.)**

**و همچنين ابوبكر و عمر اختصاصاتشان به پيامبر** **بيشتر از ديگران بود و مخصوصاً ابوبكر رابطه‌اش با رسول خدا از همه خاصتر بود چنانكه ايشان بيشتر شب‌ها را با رسول الله** **سپري مي‌كرد و با او در مورد مسائل ديني و علمي و مصالح مسلمانان بحث و گفتگو مي‌نمود چنانكه ابوبكر بن شيبه روايت مي‌كند: ابو معاويه از اعمش از ابراهيم از علقمه از عمر برايمان روايت مي‌كند كه گفت: رسول الله** **با ابوبكر در مورد امورات و مسائل مسلمانان شبها بحث و گفتگو مي‌كرد در حاليكه من هم با او بودم.**

**در صحيحين از عبدالرحمن بن ابوبكر روايت است كه: اصحاب صفه مردمان فقيري بودند؛ و رسول الله** **فرمود:** «مَنْ كَانَ عِنْدَهُ طَعَامُ اثْنَيْنِ فَلْيَذْهَبْ بِثَالِثٍ وَمَنْ كَانَ عِنْدَهُ طَعَامُ أَرْبَعَةٍ فَلْيَذْهَبْ بِخَامِسٍ أَوْ سَادِسٍ»[[23]](#footnote-23) **(هركس خوراك دو نفر را دارد نفر سومي و هركس خوراك چهار نفر را دارد پنجمي يا ششمي را به خانه ببرد.) ابوبكر همراه سه نفر و پيامبر همراه دو نفر به خانه برگشتند. و ابوبكر نيز بعد از بردن مهمانان به خانه و سفارش به اهل خانه در مورد اطعام و پذيرايي به مسجد برگشت و نماز عشاء را در نزد پيامبر انجام داد و بعد از آن برگشت. همسرش به او گفت: چه چيز تو را به خود مشغول داشت تا نتواني به مهمانانت برسي؟ گفت: مگر شام نخورده‌اند؟ گفت: اظهار داشتند تا آمدنت صبر كنند. شام را برايشان آوردند و معذرت خواستند. و در روايتي آمده است: (با رسول خدا تا صبح سخن گفت.)**

**در سفر هجرت جز ابوبكر كسي ديگر با او همدم نبود و در غزوه بدر جز او كسي در سايبان با رسول الله** **نماند و فرمود:** «إِنَّ أَمَنَّ النَّاسِ عَلَينا فِي صُحْبَتِهِ وَ ذات يده أَبُو بَكْرٍ وَلَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا من اهل الارض خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خليلاً‏»[[24]](#footnote-24)**. (در دوستي و مال از ابوبكر بيشتر از هركس امين هستم در صورتي كه از اهل زمين خليلي برمي گرفتم ابوبكر را يار صميمي خويش قرار مي‌دادم.) اين حديث از جمله صحيح‌ترين احاديث مشهور و منتشر شده در صحاح از طرق مختلف مي‌باشد.**

**در صحيحين از طريق ابودرداء روايت است كه فرمود: من در خدمت رسول الله** **نشسته بودم كه ابوبكر يكدفعه پيدا شد يك طرف لباسش را در دست گرفته بود تا زانويش آشكار نشود. رسول الله** **فرمود:** «أَمَّا صَاحِبُكُمْ فَقَدْ غَامَرَ»[[25]](#footnote-25) **(رفيقتان در خير و نيكي پيشي گرفته است.) وقتي كه رسيد سلام كرده و گفت: بين من و ابن خطاب مسئله اي پيش آمد و من مقداري عجله كردم سپس پشيمان شدم و خواستم كه مرا ببخشد ولي او سرباز زد و حال به خدمت شما رسيدم.فرمود:** «يغفر اللّه لك ثلاثًا» **(سه بار فرمود:خداوند تو را مي‌بخشد.) بعد از جريان عمر پشيمان مي‌شود و به منزل ابوبكر سرزده و او را نمي‌يابد پيش پيامبر** **آمد و سلام كرد ولي در حالي پيامبر را ملاقات نمود كه چهره‌اش از شدت عصبانيت سرخ شده بود تا اينكه ابوبكر دلش براي عمر سوخت و گفت: اي رسول خدا من ظلم كردم. دوباره سخنش را تكرار كرد. رسول الله** **فرمود:** «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ كَذَبْتَ وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ صَدَقتَ وَوَاسَانِي بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُوا لِي صَاحِبِي مَرَّتَيْنِ فَمَا أُوذِيَ بَعْدَهَا»**[[26]](#footnote-26) (خداوند مرا به سوي شما مبعوث داشت در حاليكه مرا تكذيب كرديد و گفتيد: دروغ مي‌گويد اما ابوبكر گفت: راست گفتيد. و با جان و مال مرا حمايت كرد. آيا با اين حال شما اصحاب مرا رها خواهيد كرد؟ آيا اصحاب مرا رها خواهيد كرد؟ بعد از اين مرا آزار ندهيد.)**

**در صحيحين از طريق ابن عباس روايت است كه گفت: هنگامي كه عمر وفات نمود او را بر تختي نهادند؛ او را كفن كردند، بر او نماز خواندند و به خوبي از او ياد مي‌كردند و من هم با او بودم ولي كسي به من توجهي نداشت ناگاه نفري از پشت دست بر شانه‌هايم نهاد وقتي نگاه كردم ديدم كه علي است؛ براي مرگ عمر ناراحت بود در حاليكه او را مورد خطاب قرار مي‌داد مي‌گفت: بعد از مرگت جز تو فردي را نمي‌بينم كه دوست داشته باشم با اعمال او خداوند را ملاقات كنم. از خداوند مي‌خواهم كه تو را با دو رفيقت قرار دهد، من بسيار از رسول خدا مي‌شنيدم كه مي‌گفت:** «جِئْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَدَخَلْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَخَرَجْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»[[27]](#footnote-27)**. (همراه ابوبكر و عمر آمدم، با ابوبكر و عمر داخل شدم، با ابوبكر و عمر بيرون رفتم.) من اميدوارم كه خداوند متعال تو را همراه آن دو نفر قرار دهد.**

**در صحيحين و كتب حديثي آمده، در روز احد آن هنگام كه مسلمانان به سختي شديدي دچار بودند، ابوسفيان خطاب به مسلمانان گفت:** «أَفِي الْقَوْمِ مُحَمَّدٌ فَقَالَ لَا تُجِيبُوهُ فَقَالَ أَفِي الْقَوْمِ ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ قَالَ لَا تُجِيبُوهُ فَقَالَ أَفِي الْقَوْمِ ابْنُ الْخَطَّابِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَمَّا هَؤُلَاءِ فَقَدْ قُتِلُوا فَمَا مَلَكَ عُمَرُ نَفْسَهُ فَقَالَ كَذَبْتَ وَاللَّهِ يَا عَدُوَّ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ عَدَدْتَ لَأَحْيَاءٌ كُلُّهُمْ وَقَدْ بَقِيَ لَكَ مَا يَسُوءُكَ…»[[28]](#footnote-28) **(آيا در ميان قوم، محمد موجود است؟ اين را سه بار تكرار كرد. رسول الله** **فرمودند: جوابش را ندهيد. دوباره خطاب به مسلمانان گفت: آيا در ميان قوم فرزند ابوقحافه وجود دارد؟ سه بار تكرار كرد. رسول الله** **فرمودند: جوابش را ندهيد. دوباره گفت: آيا در ميان قوم فرزند خطاب موجود است؟ اين را سه بار تكرار كرد. دوباره طبق گفته رسول الله** **جوابش را ندادند. سپس ابوسفيان رو به دوستان خود كرد و گفت: مرگ اين افراد براي شما كافي است. عمر نتوانست خود را كنترل كند و گفت: اي دشمن خدا دروغ گفتي. كساني را كه شمارش كردي زنده هستند، آن اندازه كه سبب نارحتي تو باشد مانده‌اند.) ابوسفيان در آن هنگام امير كافران بود تنها از رسول الله** **و ابوبكر و عمر سؤال كرد و از حال غير آن‌ها جويا نشد چون مي‌دانست كه اين‌ها سران مسلمانان هستند. پيامبر و دو وزيرش.**

**به همين مناسبت هارون الرشيد از مالك بن انس در مورد مقام و منزلت ابوبكر و عمر نزد رسول الله** **در زمان حياتش سؤال نمود. جواب داد:** [منزلتهما منه في حياته كمنزلتهما منه بعد مماته] **(مكان و منزلت آن‌ها نزد رسول الله** **در زمان حياتش به مانند منزلت و مقامشان نزد او بعد از مرگش بود.) بسيار با رسول الله** **خصوصي و مصاحب بودند و نهايت محبت و الفت و دوستي در بينشان حاكم بود؛ علي رغم همه اين‌ها در علم و دين مشاركت داشتند و اقتضاي همه آن‌ها اين است كه آن‌ها از ديگران لايق تر و شايسته تر باشند و اين مسئله براي كسي كه به احوال مردم آگاه است امري ظاهر و آشكار مي‌باشد.**

**اما در مورد صديق بايد گفت: كه ايشان علاوه بر اين‌ها به يك سري مسائل علمي و فقهي متصف هستند كه ديگران از آن عاجز بودند، سخني كه مخالف نص باشد از او نقل نشده است. اين امر بر نهايت هوشمندي و زكاوت علمي او دلالت مي‌كند در حاليكه ديگران غير از او سخنان بسياري كه مخالف نص است از آن‌ها نقل شده است و علت آن اين بوده كه اين نصوص به آن‌ها نرسيده و ابلاغ نشده است.**

**در نظرات و فتاوا موافقت عمر با نص بيشتر از موافقت علي با نص است و اين را كسي كه عالم به مسائل علمي و نظر است و اهل آن باشد مي‌داند كه از آن جمله مسائلي چون نفقه زني كه شوهرش وفات نموده باشد كه نظر عمر در آن با نص موافق است و همچنين در** [مسئلة الحرام] **كه عمر و ديگران در آن سخن گفته‌اند، نظر ايشان بيشتر از نظرات ديگران به نص شباهت دارد. در صحيحين از رسول الله** **ثابت است كه فرمود:** «قَدْ كَانَ يَكُونُ فِي الْأُمَمِ قَبْلَكُمْ مُحَدَّثُونَ فَإِنْ يَكُنْ فِي أُمَّتِي مِنْهُمْ أَحَدٌ فَإِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ مِنْهُمْ» **(در امت‌هاي پيش از شما كساني بودند كه به آن‌ها الهام مي‌شد اگر چنانچه در امت من كسي باشد آن عمر است.) و باز در صحيحين از رسول الله** **ثابت است كه فرمود:** «أَنَا نَائِمٌ أُتِيتُ بِقَدَحِ لَبَنٍ فَشَرِبْتُ حَتَّى إِنِّي لَأَرَى الرِّيَّ يَخْرُجُ فِي أَظْفَارِي ثُمَّ أَعْطَيْتُ فَضْلِي عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ قَالُوا فَمَا أَوَّلْتَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ الْعِلْمَ»**. (در خواب ديدم كه يك كاسه شير به من دادند از آن نوشيدم طوري كه احساس مي‌كردم تشنگي از وجودم خارج مي‌شود سپس اضافه آن را به عمر دادم. گفتند: اي رسول خدا آن را به چه چيزي تفسير مي‌كني؟ فرمود: به علم.) و در سنن ترمذي و ديگران آمده است كه فرمود:** «لو لم أُبْعَثْ فيكم لبُعِثَ عمر»**[[29]](#footnote-29). (اگر من در ميان شما مبعوث نمي‌شدم هر آينه عمر مبعوث مي‌شد.)**

**همچنين رسول الله** **ابوبكر صديق** **را براي انجام نماز كه پايه و ستون اسلام است و براي برگزاري و اقامه مناسك حج كه هيچ مسئله عبادي از آن مشكل‌تر نيست جانشين كرد كه قبل از اينكه رسول الله** **حج نمايد آن را انجام داد و اعلام داشت كه بعد از امسال هيچ مشركي حق انجام دادن حج را ندارد و هيچ فردي بصورت لخت نبايد طواف كند و علي بن ابي طالب** **را به دنبال او فرستاد تا الغاي عهد و پيمان مشركين را اعلام نمايد. هنگامي كه به ايشان ملحق شد گفت: آيا امير هستي يا مأموري؟ در جواب اعلام داشت: مأمور هستم. بنابراين ابوبكر را بر علي امير قرار داد و علي نيز از جمله كساني بود كه مطابق و دستور رسول الله** **مأمور به اطاعت و فرمانبري از ابوبكر در احكام حج و مسافرين و مسائل ديگر بود و اين جريان بعد از غزوه تبوك روي داد كه در آن پيامبر خدا علي را جانشين خود در مدينه قرار داده بود كه در مدينه از مردان جز منافق يا معذور يا عاصي و گناهكار باقي نمانده بود لذا علي خود را به رسول الله** **رساند و گفت: آيا مرا همراه زنان و كودكان قرار مي‌دهي؟ فرمود:** «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى» **(آيا راضي نيستي كه نسبت به من چون هارون براي موسي باشي؟)**

**با اين فرموده بيان داشت كه جانشين قرار دادن علي در مدينه مقتضي نقص مرتبه و مقام ايشان نيست چنانكه موسي نيز هارون را جانشين خود قرار داد و رسول الله** **هميشه مرداني را جانشين قرار مي‌داد و معمولاً مرداني باقي مي‌ماندند ولي در سال غزوه تبوك رسول خدا همراه تمامي مسلمانان از مدينه خارج شد و به هيچ كس اجازه تخلف از غزوه را نداد چون دشمن سرسخت و قوي و سفر طولاني بود كه در آن خداوند متعال سوره برائت را نازل نمود.**

**كتاب ابوبكر صديق در زكات از جامعترين و مختصرترين آن‌هاست و به همين سبب اكثر فقها به آن عمل كرده‌اند ولي نوشته‌هاي ديگر در آن متقدم و منسوخ مي‌باشد و اين مي‌رساند كه ايشان نسبت به سنت نسخ شده عالمتر بوده است و در صحيحين از ابوسعيد روايت است كه گفت: ابوبكر و عمر نسبت به رسول خدا از ما عالمتر بودند. همچنين اصحاب در زمان ابوبكر در هيچ مسئله اي اختلاف نكردند مگر اينكه به وسيله ايشان حل شده و نزاع برطرف گرديده است طوري كه مسئله اي مورد نزاع در زمان ايشان به صورت حل نشده باقي نماند. براي نمونه مي‌توان به مسائلي چون: اختلاف در وفات پيامبر** **و دفن كردن و ميراثش و در مورد تجهيز لشكر اسامه و جنگيدن با مانعين زكات و مسائل ديگر اشاره نمود. و اين مي‌رساند كه خليفه رسول الله** **ديگران را آگاه نموده و نظم بخشيده و آن چيزي كه مايه شبهات بوده را از ميان برداشته لذا در زمان او اختلاف به وجود نيامد.**

**اما بعد از ايشان علم و كمال هيچ فردي به علم و كمال ايشان نرسيد چنانچه در بعضي از مسائل نزاع كردند همانگونه كه در مسائلي چون: ارث پدر بزرگ و برادر و** مسئلة الحرام **و در طلاق ثلاثه و مسائل ديگر كه شناخته مي‌باشد اختلاف نمودند ولي در زمان ابوبكر در اين مسائل اختلافي نبود و همچنين با عمر، عثمان و علي در مسائل زيادي مخالفت شد ولي ديده نشد در مسائلي كه ابوبكر در آن فتوا مي‌داد و يا قضاوت كند نفري مخالفت نمايد و اين دلالت بر نهايت علم و فهم و دانش اوست.**

**جانشين رسول الله** **شد و با اينكار نه تنها خللي به اسلام وارد نشد بلكه قوت گرفت علي رغم مخالفت مرتدين و ديگراني كه در صدد خواري اسلام بودند، مسلمانان را حفظ و بر علم و دينشان افزود و آنگونه در اين وادي عمل كرد كه كسي را ياراي چنان مقاومت و اقداماتي نبود و سرانجام چنانكه روي داد دين قوت گرفت و مستقر شد. ابوبكر را خليفه رسول الله** **ناميدند و بعد از وفات ايشان عمر و ديگران را امير المؤمنين خواندند. سهيلي و ديگران از علماء گفته‌اند فرموده خداوند متعال ﴿**لَا تَحۡزَنۡ إِنَّ ٱللَّهَ مَعَنَا**﴾ [التوبة: 40] «محزون مباش خداوند با ماست.» در مورد ابوبكر لفظاً تحقق يافت چنانچه در معني نيز به همان صورت محقق گرديد. مي‌گفتند: محمد رسول الله و ابوبكر خلیفة رسول الله، در لقب همراه الله تلفظ مي‌گردد و اين اتصال لفظي كلمه جلاله الله با مرگ ابوبكر منقطع گرديد و به كساني كه بعد از ايشان آمده لفظ خلیفة رسول الله به كار برده نشد.**

**و همچنين علي بن ابي طالب بعضي از مسائل سنت را از ابوبكر آموخته و بر عكس ابوبكر چيزي را از علي نياموخته است. چنانكه در حديث مشهوري كه در سنن آمده نماز توبه است، علي مي‌گويد: من هرگاه از رسول الله** **حديثي مي‌شنيدم آن مقدار كه خدا مي‌خواست از آن بهره مند مي‌شدم ولي اگر ديگري حديثي را برايم نقل مي‌نمود از او مي‌خواستم كه بر صحت آن سوگند ياد كند در صورت قسم خوردن او را تصديق مي‌نمودم ولي ابوبكر برايم حديث گفت- و راست گفت ابوبكر- كه پيامبر** **فرمودند:** «مَا مِنْ مُسْلِمٍ يُذْنِبُ ذَنْبًا ثُمَّ يَتَوَضَّأُ ويُحْسِنُ الْوُضُوءَ ويُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ وَيَسْتَغْفِرُ اللَّهَ إِلَّا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ» **(هر مسلماني كه گناهي را انجام دهد سپس وضو را به صورت كامل بگيرد آنگاه دو ركعت نماز را به جاي آورد و از خداوند درخواست بخشش كند الله تعالي او را خواهد بخشيد.)**

**از جمله چيزهايي كه در اين مسئله باعث روشنگري است اين نكته مي‌باشد كه امامان علماي كوفه چون علقمه، اسود، شريح قاضي و ديگران كه با عمر و علي مصاحب بودند قول عمر را بر قول علي ترجيح مي‌دادند ولي مسئله در مورد تابعين مدينه، مكه و بصره مشهورتر از آن است كه ذكر شود و كوفه را به آن سبب ذكر نمودم كه در مدت خلافتش فقه و علم علي در آن ظهور يافت.**

**از ميان تمام شيعيان علي كه با او همدم و مصاحب بودند از هيچ فردي از آن‌ها شنيده نشده است كه در فقه و علم و مسائل ديگر علي را بر ابوبكر و عمر ترجيح دهند، بلكه همه پيروانش آن‌هايي كه با او جنگيدند همچون بقيه مسلمانان در تقدم ابوبكر و عمر همسو و متفق بودند مگر كساني كه علي خودش نيز آن‌ها را انكار و نكوهش كرده است و آن‌ها نيز در زمان علي تعدادشان كم بود و در سه گروه جمع بودند:**

1. **طايفه‌اي در مورد علي غلو كردند و برايش مدعي الوهيت بودند و اين‌ها را علي با آتش سوزانيد.**
2. **طايفه‌اي به ابوبكر دشنام داده و او را سب مي‌كردند كه در رأس آن‌ها عبدالله بن سبأ قرار داشت هنگامي كه گزارش آن‌ها به علي رسيد در صدد قتلش برآمد ولي او از واقعه گريخت.**
3. **طايفه‌اي او را بر ابوبكر و عمر تفضيل دادند در اين رابطه فرمود:** [لا يبلغني عن أحد منكم أنه فضلني على أبي بكر وعمر إلا جلدته حد المفتري‏] **(از هركدام از شما خبري به من برسد كه مرا بر ابوبكر و عمر برتري داده ايد حد افترا بر او صادر مي‌كنم.) و از بيش از هشتاد طريق از علي نقل شده است كه بر منبر كوفه اعلام داشت:** [خير هذه الأمة بعد نبيها أبو بكر وعمر] **(بهترين افراد اين امت بعد از پيامبر** **ابوبكر و عمر مي‌باشند.) و در صحيح بخاري و غير آن از روايت رجال همدان مخصوصاً كه علي در موردشان مي‌گويد:** [ولو كنت بوابًا على باب جنة \*\* لقلت لهمدان ادخلي بسلام] **(اگر من دربان دروازه بهشت بودم به همدانها مي‌گفتم با سلامت وارد شويد.) از روايت سفيان ثوري از منذر ثوري كه هر دو همداني هستند آمده است. بخاري از محمد بن كثير روايت مي‌كند:** [حدثنا سفيان الثوري حدثنا جامع بن شَدَّاد، حدثنا أبو يعلى منذر الثوري، عن محمد ابن الحنفية قال‏:‏ قلت لأبي‏:‏ يا أبت، من خير الناس بعد رسول اللّه صلى الله عليه وسلم ‏؟‏ فقال‏:‏ يا بني، أو ما تعرف ‏؟‏‏!‏ فقلت‏:‏ لا‏.‏ فقال‏:‏ أبو بكر‏.‏ قلت‏:‏ ثم من ‏؟‏ قال‏:‏ ثم عمر]**. (محمد بن حنيفه گويد: به پدرم گفتم كه بعد از رسول خدا در ميان مردم چه كسي بهترين مي‌باشد؟ گفت: اي فرزندم آيا نمي‌داني؟ گفتم: خير. پس گفت: ابوبكر. گفتم سپس چه كسي؟ گفت: سپس عمر.)**

**و اين را به فرزندش كسي كه جزو خواص او مي‌باشند و با او هيچ ملاحظه اي ندارد گفت. همچنين اقدام به عقوبت كسي گرفت كه او را بر آن‌ها تفضيل مي‌داد. در حاليكه انسان متواضع درست نيست كه اقدام به عقوبت كسي نمايد كه حق را مي‌گويد و درست نيست او را افترا كننده بخواند. علم رأس فضيلت‌هاست و در ميان انبياء و اصحاب و باقي مردم هركس عالمتر باشد افضل‌تر نيز مي‌باشد. پروردگار متعال مي‌فرمايد: ﴿**هَلۡ يَسۡتَوِي ٱلَّذِينَ يَعۡلَمُونَ وَٱلَّذِينَ لَا يَعۡلَمُونَۗ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُواْ ٱلۡأَلۡبَٰبِ ٩**﴾ [الزمر: 9] «آيا كساني كه مي‌دانند با كساني كه نمي‌دانند برابرند تنها صاحبان فكر و انديشه متذكر مي‌شوند.» در اين رابطه هم دلايل و هم سخنان اهل علم بسيار است.**

**اما در مورد اين فرموده** [أقضاكم عليّ] **هيچكدام از صاحبان كتاب‌هاي ششگانه و مسندهاي مشهور، نه احمد و نه ديگران با سند صحيح يا ضعيف آن را روايت نكرده‌اند و تنها از طريق كساني كه معروف به دروغگويي مي‌باشند روايت گرديده است و در اين زمينه عمر سخني دارد و آن اينكه:** [أبيٌّ أقرؤنا، وعليٌّ أقضانا] **(در ميان ما ابي قاري تر و علي قاضيتر است.) و اين را هم زماني گفته كه ابوبكر در قيد حيات نبوده است.**

**و حديثي هم كه در سنن ترمذي و ديگران آمده كه پيامبر** **فرمودند:** «أَعْلَمُ امتي بِالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ وَأَعْلَمُهَا بِالْفَرَائِضِ زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ» **(عالمترين امت من به حلال و حرام، معاذ بن جبل و عالمترينشان به فرائض و ميراث زيد بن ثابت است.) در اين حديث ذكري از علي نشده است و حديثي هم كه نام علي در آن برده شده است علي رغم ضعفش در آن بيان شده است كه معاذ بن جبل به حلال و حرام و زيد بن ثابت به فرائض عالمتر است. در صورتي كه هم اين حديث را صحيح بدانيم كسي كه نسبت به حلال و حرام عالمتر است علمش به نسبت كسي كه نسبت به قضاوت عالمتر است وسيعتر مي‌باشد. چون چيزي كه به قضاوت ارتباط دارد بر طرف نمودن اختلافات و دشمنيهاست مربوط به ظاهر است و ممكن است باطن آن خلاف آن چيزي باشد كه در ظاهر خود را مي‌نماياند چنانكه رسول الله** **مي‌فرمايد:** «إِنَّكُمْ تَخْتَصِمُونَ إِلَيَّ وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ أَنْ يَكُونَ أَلْحَنَ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ وَإِنَّمَا أَقْضِي بنَحْوٍ ما أَسْمَعُ فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ مِنْ حَقِّ أَخِيهِ شَيْئًا فَلَا يَأْخُذْهُ فَإِنَّمَا أَقْطَعُ لَهُ قِطْعَةً مِنْ النَّارِ»[[30]](#footnote-30) **(شما رفع دعواهايتان را پيش من مي‌آوريد و چه بسا بعضي از شما در بيان و سخنوري بر ديگري فايق آيد و من بر اساس آنچه كه مي‌شنوم قضاوت خواهم كرد. هركس كه در قضاوت حق برادرش را به او دادم آن را دريافت نكند چون من قطعه اي از آتش جهنم را برايش قرار داده‌ام.) رهبر و سيد قاضيان اعلام مي‌دارد كه قضاوتش حرام را حلال نمي‌نمايد بلكه بر مسلمان حرام است كه با توجه به قضاوتش كه در آن حق ديگري به او داده شده مال كسي را دريافت نمايد. و دانستن حلال و حرام شامل ظاهر و باطن امور است بنابراين كسي كه به آن عالم باشد نسبت به دين آگاهتر است.**

**و همچنين قضاوت دو نوع است:**

**در نوع اول طرفين دعوا هر دو منكر آن مي‌باشند چنانكه يكي مدعي امري باشد و ديگري آن را انكار نمايد كه در آن بر اساس دلايل و شواهد حكم مي‌شود.**

**در نوع دوم طرفين دعوا منكر اصل مسئله نيستند بلكه در اينكه چه كسي مستحق آن مي‌باشد با همديگر درگيرند چنانكه دو نفر در تقسيم ارث يا در اينكه زوجين هر كدام چه حقي بر همديگر دارند يا دو شريك با همديگر اختلاف دارند.**

**اين قسمت يكي از قسمت‌هاي مربوط به حلال و حرام است لذا هرگاه كسي از طرفين به فتوايش راضي باشند جهت رفع دعوا فتوا دهد برايشان كافي است ديگر احتياج به كسي كه در بينشان حكم كند ندارند، تنها در موردي كه مسئله را انكار مي‌نمايند احتياج به حاكم خواهند داشت و در چنين مواردي هم اكثراً با ظلم و فجور همراه است و گاهاً نيز مسبب آن فراموشي است. ولي هر فردي اعم از نيك و بد به حلال و حرام احتياج دارند ولي تنها تعداد كمي از نيكان احتياج به قضاوت خواهند داشت.**

**به همين خاطر هنگامي كه ابوبكر عمر** **را مأمور قضاوت در بين مردم نمود يكسال منتظر ماند ولي دو نفر در مورد يك مسئله به او مراجعه نكردند و اگر مجموع قضاوت‌هايي از اين نوع را كه رسول الله** **انجام داده شمارش نماييم به ده مورد نمي‌رسيم در حاليكه مسئله در مورد حلال و حرام كه قوام دين است و خاص و عام به آن احتياج دارند اينگونه نيست.**

**اين حديث** «أَعْلَمهم بِالْحَلَالِ وَالْحَرَامِ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ» **به اتفاق علما نسبت به** «أقْضَاكُم علي» **در صورتي كه بخواهند به آن استناد نمايند به صحت نزديك‌تر است و حال كه از لحاظ سند و دلالت نمودن اينگونه است معلوم مي‌شود كسي كه با توجه به اين سند به عالمتر بودن علي بر معاذ رأي دهد جاهل است تا برسد به اينكه با عالمتر بودنش نسبت به ابوبكر و عمر كه از معاذ عالمترند رأي دهد، علي رغم اينكه حديثي كه در آن از معاذ و زيد نام برده شده را بعضي ضعيف و بعضي حسن مي‌دانند ولي حديثي كه نام علي در آن برده شده ضعيف است.**

اما در مورد حديث: «أنا مدينة العلم» **بايد گفت كه حديثي واهي و ضعيف است به همين دليل هر چند كه ترمذي آن را روايت كرده است آن از جمله احاديث موضوع و تكذيب شده به حساب آورده‌اند، لذا ابن جوزي آن را در موضوعات ذكر كرده و بيان داشته كه اين حديث از جميع طروق آن موضوع و ساختگي است.**

**و كذب و دروغ بودن آن به وسيله متن آن نيز معلوم مي‌گردد لذا احتياج به برسي اسناد ندارد چون اگر رسول الله** **شهر علم باشد در آن صورت براي اين شهر جز دروازه اي نخواهد بود در حاليكه درست نيست كه پيام آور رسول خدا و كسي كه پيام او را به امت مي‌رساند يك نفر باشد، بلكه واجب است مبلغ و رساننده خبر از او اهل تواتر باشند كساني كه به واسطه خبر آن‌ها براي غائب علم حاصل مي‌گردد. كه روايت واحد به وسيله قرائن، مفيد علم است. و اين قرائن و شوهد يا منتفي است يا از بيشتر مردم مخفي مي‌ماند و يا اينكه بيشتر مردم علم به قرآن و سنت متواتر برايشان حاصل نمي‌گردد، در حاليكه به وسيله نقل متواتر براي خاص و عام علم حاصل مي‌گردد.**

**اين حديث را يك فرد زنديق يا جاهل كه به گمانش خواسته مدحي بنمايد ساخته شدهه و به دروغ نسبت داده است يا اين را ساخته‌اند تا به وسيله آن علوم ديني را زير سؤال ببرند چون تنها يك اصحاب آن را ابلاغ كرده باشد همينگونه خواهد بود.**

**و بصورت متواتر نيز خلاف اين موضوع ثابت است چون در تمام شهرهاي مسلمين از غير علي و به وسيله باقي اصحاب علوم دين ابلاغ شده است چنانكه مسئله در مورد اهل مكه و مدينه واضح است و اهل شام و بصره نيز همينگونه‌اند چون آن‌ها از علي جز چيزهاي اندكي را دريافت نداشته‌اند چنانكه بيشترين جاي كه علم از طريق علي بيان گرديده است كوفه مي‌باشد ولي با اين حال قبل از ولايت عثمان مردم آنجا قرآن و سنت را فرا گرفته بودند كه به نسبت ولايت و حكومت علي متقدم است.**

**فقيه‌ترين و عالمترين مردم مدينه علم را در زمان عمر آموختند و قبل از آن احدي از آن‌ها از علي چيزي را نياموخته مگر كساني كه به هنگام بودن علي در يمن از او آموخته باشند آنگونه كه در چنان اوضاعي از معاذ بن جبل نيز آموخته‌اند چون مقام معاذ بن جبل و تعليماتش در يمن بيشتر از مقام و تعليم علي بوده است به همين سبب مردم يمن از معاذ بيشتر از علي روايت كرده‌اند و شريح و ديگر بزرگان تابعين فقه را از معاذ آموخته‌اند. و هنگامي كه علي وارد كوفه گرديد شريح قبل از او عهده دار مقام قضاوت شده بود و علي در زمان خلافت خويش شريح و عبيده سلماني را عهده دار مقام قضاوت نمود كه هر دو از غير او فقه را آموخته بودند و حال كه علوم اسلام قبل از اينكه علي به كوفه رود در سرزمينهاي اسلامي چون حجاز، شام، يمن، عراق، خراسان، مصر و مغرب منتشر شده و علومي هم كه در كوفه منتشر گشته بود غير از او آن را در كوفه انتشار داده بودند و چيزي از مسائل علمي به صورت خاص به نسبت باقي اصحاب به علي اختصاص نداشت و تبليغ عمومي هم كه به واسطه ولايت و حكومت برايش حاصل گرديد بيشتر از آن براي ابوبكر و عمر و عثمان حاصل شد و به صورت خاص نيز ابن عباس بيشتر از او فتوا داده است، ابوهريره بيشتر از او روايت نموده است در حاليكه علي از هر دو نفر ياد شده عالمتر است همانگونه كه ابوبكر و عمر و عثمان نيز از آن‌ها عالمتر مي‌باشند و همچنين خلفاي راشدين اقدام به تبليغ عمومي اسلام كرده‌اند چيزي كه مردم به آن بيشتر از بعضي از علوم خاص احتياج دارند كه بعضي رساننده آن بوده‌اند.**

**اما آنچه كه بعضي از دروغگويان و جاهلان در مورد اينكه علي به صورت خصوصي داراي علم بخصوصي بوده است همه آن‌ها باطل مي‌باشند در صحيح ثابت است كه به او گفته شد آيا از رسول الله** **چيزي پيش خود داريد؟ جواب داد:** «لَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسَمَةَ إِلَّا فَهْمٌ يُؤْتِيهِ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَجُلًا فِي الْقُرْآنِ وَمَا فِي هَذِهِ الصَّحِيفَةِ وكان فيها عقول الديات ـ أي‏:‏ أسنان الإبل التي تجب فيه الدية ـ وفيها فِكَاكُ الْأَسِيرِ وَفيها‏:لَا يُقْتَلُ مُسْلِمٌ بِكَافِرٍ‏» **(خير قسم به كسي كه شكافنده دانه است و انسان را آفريد جز فهمي كه خداوند در مورد كتابش به بنده اي بدهد و جز آنچه كه در اين صحيفه موجود است و در آن نيز مسائلي مربوط به ديه‌ها و آزادي اسرا موجود است و اينكه مسلمان به سبب كفر كشته نمي‌شود[نمي دانم.]) و در لفظي آمده است:** [هل عهد إليكم رسول اللّه صلى الله عليه وسلم شيئًا لم يعهده إلى الناس‏؟‏] **(آيا رسول الله** **چيزي را با شما در ميان نهاده كه با ديگران در ميان ننهاده باشد؟) پس آن را نفي مي‌كند.**

**و آنچه را كه بعضي از جاهلان مي‌گويند و آن اينكه هنگام غسل ميت رسول الله** **علي از آن آب غسل، علم اولين و آخرين را وراث شده است از جمله زشت‌ترين دروغگوئي‌هاست. چون خوردن آب غسل مشروع نمي‌باشد و علي نيز چيزي را ننوشيده است و در صورتي كه اين مسئله باعث علم باشد در آن كار ديگران نيز با او شريك بوده‌اند و هيچكدام از عالمان اين مسائل را روايت نكرده‌اند و ذكر مسائلي چون اينكه: او بواسطه دانستن علم باطن از ابوبكر و عمر و ديگران ممتاز بوده است. چنين مسائلي از جمله مقالات باطني‌هاي ملحد و امثالهم مي‌باشد؛ كساني كه كافر هستند. و حتي داراي آن چنان مسائل كفري هستند كه يهود و نصارا فاقد آن مي‌باشند، چنانكه به الوهيت و نبوتش معتقد شدند و اينكه او از رسول الله** **عالم‌تر است و اينكه در امورات باطن معلم پيامبر** **بوده است و امثال اين گفته‌ها، كه اهل غلو و افراط در كفر و الحاد آن را بر زبان مي‌رانند. و الله سبحانه و تعالي اعلم.**

افضل اصحاب چه كساني هستند؟

شيخ ابو محمد بن عبدالله بن ابو زيد در آخر كتاب عقيده‌اش بيان داشته كه بهترين زمان و دوران مربوط به كساني است كه رسول الله را ديده و به او ايمان آورده‌اند سپس كساني هستند كه بعد از آن‌ها آمده‌اند. برترين اصحاب خلفاي راشدين هدايت يافته ابوبكر و عمر و عثمان و علي بوده‌اند حال سؤال اين است كه دليل فضيلت و برتري ابوبكر بر عمر، عمر بر عثمان و عثمان بر علي چيست؟ و هنگامي كه اين مسئله معلوم شد آيا عقوبت كسي كه مفضول را بر فاضل برتري دهد واجب است؟ از شما مي‌خواهيم بصورت مفصل اين مسئله را برايمان بيان داريد. ان شاء الله نزد خدوند مأجور خواهيد بود.

شيخ الاسلام اينگونه جواب مي‌دهد:

الحمد لله رب العالمين. تفضيل ابوبكر بر عمر سپس عمر بر عثمان و علي بين امامان مسلمين كه به امامت در علم و دين مشهورند اعم از اصحاب و تابعين و تابع تابعين مورد اتفاق است. اين امر مذهب مالك و اهل مدينه و ليث بن سعد، حماد بن زيد و حماد بن سلمه و امثال آن‌ها از اهل عراق و همچنين مذهب شافعي و احمد و اسحاق و ابوعبيد و باقي ائمه مسلمين كه در ميان امت اعتبار و مقام علمي و ديني دارند مي‌باشد و امام مالك اجماع اهل مدينه را در اين مورد نقل مي‌كند و مي‌گويد: از افرادي كه مورد اقتدا هستند كسي را نيافتم كه در تفضيل ابوبكر و عمر ترديد داشته باشد اين امر از امير المؤمنين علي بن ابي طالب نيز مشهود است. در صحيح بخاري از محمد بن حنيفه روايت است كه گفت: به پدرم گفتم: پدر عزيزم بهترين مردم بعد از رسول الله چه كسي مي‌باشد؟ فرمود: فرزندم مگر نمي‌داني؟ گفتم: خير. جواب داد: ابوبكر. گفتم بعد از او چه كسي مي‌باشد؟ فرمود: عمر.

اين امر از علي بن ابي طالب از هشتاد طريق روايت كرده‌اند كه بر منبر كوفه قرار گرفته و مي‌گفت: هرگاه در مورد نفري به من خبر دهند كه مرا بر ابوبكر و عمر تفصيل داده حد افترا را بر او جاري مي‌كنم. پس هرگاه كسي او را بر ابوبكر و عمر برتري مي‌داد به مقتضاي سخنش هشتاد شلاق بر او جاري مي‌كرد. سفيان مي‌گفت: هركس علي را بر ابوبكر و عمر تفضيل دهد شأن و مقام مهاجرين را پايين آورده است. فكر نمي‌كنم با چنين اوضاعي عملي از او به سوي خداوند بالا رود. اين تفضيل را ترمذي و ديگران از پيامبر روايت كرده‌اند: **«يَا عَلِيُّ هَذَانِ سَيِّدَا كُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنْ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ إِلَّا النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ»** (اي علي اين دو نفر سيد و رهبر مرداني از اهل بهشت هستند كه در سن پيري مرده‌اند از اول تا به آخر مگر كساني كه نبي و يا رسول پروردگار بوده‌اند.) در صحيحين و كتاب‌هاي صحيح ديگر از ابو سعيد و ابن عباس و جندب بن عبدالله و ابن زبير روايت است كه رسول الله فرمودند: **«لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ ابابكرخَلِيلًا وَلَكِنْ صَاحِبُكُمْ خَلِيلُ اللَّهِ»** (اگر خليلي از ميان اهل زمين برمي گرفتم ابوبكر را خليل خويش قرار مي‌دادم اما رفيق شما خليل خداوند است.) در صحيح روايت است رسول الله در حاليكه بر منبر قرار داشت فرمود: **«إِنَّ أَمَنَّ النَّاسِ عَلَي فِي صُحْبَتِهِ وَ ذات يده أَبُو بَكْرٍ لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ ابابكرخَلِيلًا وَلَكِنْ صَاحِبُكُمْ خَلِيلُ اللَّهِ اَلا لَا يَبْقَيَنَّ فِي الْمَسْجِدِ خَوْخَةٌ إِلَّا خَوْخَةُ أَبِي بَكْرٍ»** (در دوستي و مال از ابوبكر بيشتر از هركس امين هستم در صورتي كه از اهل زمين خليلي برمي گرفتم ابوبكر را خليل خويش قرار مي‌دادم آگاه باشيد همه درهاي رو به مسجد جز دروازه ابوبكر بسته شود.) اين حديث صراحت دارد به اينكه از ميان انسان‌ها هيچ فردي استحقاق خليل بودن را براي رسول الله ندارد و در صورتي كه فردي استحقاق اين را داشته باشد آن ابوبكر صديق خواهد بود و اين مي‌رساند كه نزد رسول خدا كسي از او افضلتر و محبوبتر نيست و همچنين از عمرو بن عاص در صحيح روايت است كه به رسول خدا  گفت: محبوبترين مردم پيش تو چه كسي است؟ فرمود: عائشه. آنگاه سؤال را ادامه داد و گفت: از مردان چه كسي؟ فرمود: پدرش.

**و همچنين در صحيح موجود است كه رسول الله به عائشه فرمود:** «ادعى لي أباك وأخاك، حتى أكتب لأبي بكر كتابًا لا يختلف عليه الناس من بعدي، ثم قال‏:‏ يَأْبَي اللّه والمؤمنون إلا أبا بكر» **(پدر و برادرت را پيشم بياور. تا براي ابوبكر چيزي بنويسم تا بعد از من در موردش دچار اختلاف نگردند. آنگاه فرمود خداوند و مؤمنان جز به ابوبكر رضايت نمي‌دهند.) و همچنين در صحيح روايت است كه زني به رسول الله** **گفت: اي رسول خدا به من خبر بده اگر آمدم و تو را نيافتم(مقصود مرگ است) به چه كسي رجوع نمايم؟ فرمود:** «فَأْتى أبا بكر» **(پيش ابوبكر برو.) و در سنن آمده كه فرمود:** «اقْتَدُوا بِاللَّذَيْنِ مِنْ بَعْدِي أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ» **(بعد از من به ابوبكر و عمر اقتدا نماييد.) و در صحيح روايت است كه رسول الله** **هنگامي كه در سفر بود فرمود:** «إِنْ يطع القوم أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ يَرْشُدُوا» **(اگر قومي از ابوبكر و عمر اطاعت نمايند هدايت مي‌يابند.) و در سنن روايت است كه رسول الله** **فرمودند:** «رأيت كأني وضعت في كفة والأمة في كفة، فَرَجَحتُ بالأمة، ثم وضع أبو بكر في كفة والأمة في كفة، فرجح أبو بكر، ثم وضع عمر في كفة والأمة في كفة، فرجح عمر» **(ديدم كه مرا در يك كفه و امت را در كفه ديگرش نهادند بر امت ترجيح يافتم آنگاه ابوبكر را در كفه اي و امت را در كفه ديگر گذاشتند و ابوبكر برتري يافت سپس عمر در كفه اي و و امت در كفه ديگر گذاشته شد و عمر برتري يافت.) و در صحيح موجود است كه ابوبكر و عمر در بينشان بحثي پيش آمد، ابوبكر از عمر عذرخواهي كرد ولي ايشان عذر او را نپذيرفت آنگاه ابوبكر به نزد پيامبر** **آمد و جريان را بازگو نمود، فرمود:** «اجلس يا أبا بكر، يغفر اللّه لك» **(بشين اي ابوبكر خداوند تو را مي‌بخشد.) عمر از كار خويش پشيمان شد به منزل ابوبكر رفت او را نيافت سپس به نزد پيامبر** **آمد ولي پيامبر ناراحت و خشمگين بود، گفت:** «إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ فَقُلْتُمْ كَذَبْتَ وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ صَدَقتَ وَوَاسَانِي بِنَفْسِهِ وَمَالِهِ فَهَلْ أَنْتُمْ تَارِكُوا لِي صَاحِبِي مَرَّتَيْنِ فَمَا أُوذِيَ بَعْدَهَا»[[31]](#footnote-31) **(خداوند مرا به سوي شما مبعوث داشت در حاليكه مرا تكذيب كرديد و گفتيد: دروغ مي‌گويد اما ابوبكر گفت: راست گفتيد. و با جان و مال مرا حمايت كرد. آيا با اين حال شما اصحاب مرا رها خواهيد كرد؟ آيا اصحاب مرا رها خواهيد كرد؟ بعد از اين مرا آزار ندهيد.) بصورت متواتر در صحيح و سنن آمده است كه رسول الله** **هنگامي كه مريض شد فرمود:** «مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ مرتين، أو ثلاثًًًًا حتي قال:إِنَّكُنَّ صَوَاحِبُ يُوسُفَ مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ»[[32]](#footnote-32) **(ابوبكر را دستور بدهيد براي مردم نماز بخواند و اين سخن را دو يا سه بار تكرار نمود تا اينكه فرمود: شما مثل همراهان يوسف هستيد به ابوبكر دستور دهيد كه نماز را با مردم انجام دهد.) و اين تخصيص دادن و تكرار و تأكيد نمودن در تقديم ابوبكر بر بقيه اصحاب علي رغم حضور عمر و عثمان و علي و ديگران بيانگر مقدم بودنش نزد رسول الله** **به نسبت بقيه است. و در صحيح موجود است هنگامي كه عمر را جهت مراسم تغسيل و تكفين گذاشته بودند علي پسر ابي طالب در ميان ازدحام جمعيت خود را به جنازه رساند و آنگاه گفت: من اميدوارم كه خداوند متعال تو را با دو رفيقت قرار دهد، من بسيار از رسول خدا مي‌شنيدم كه مي‌گفت:** «جِئْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَدَخَلْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَخَرَجْتُ أَنَا وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ»[[33]](#footnote-33) **(همراه ابوبكر و عمر آمدم، با ابوبكر و عمر داخل شدم، با ابوبكر و عمر بيرون رفتم.) و اين بيانگر ملازم بودن اين دو نفر با رسول خدا در ورود و خروج و رفتنهاست. به همين سبب مالك به هارون الرشيد هنگامي كه از منزلت ابوبكر و عمر در نزد پيامبر جويا شد گفت:** [منزلتهما منه في حياته كمنزلتهما منه بعد مماته] **(مكان و منزلت آن‌ها نزد رسول الله** **در زمان حياتش به مانند منزلت و مقامشان نزد او بعد از مرگش بود.) آنگاه هارون به مالك گفت: مرا شفا دادي اي مالك و اين بيانگر اين است كه آن‌ها در ميان اصحاب به نسبت رسول خدا اختصاص خاص داشته‌اند و همراهيشان در كارهاي آشكار و نهان با رسول خدا از جمله چيزهايي است كه هر فرد عالم به احوال و اقوال و افعال رسول الله** **و سيرت و روشش با اصحاب آن را مي‌داند، و به همين خاطر هيچيك از كساني كه عالم به سيرت و اخلاقش هستند در اين امر نزاع و اختلاف ننموده‌اند و تنها و تنها كساني اين امر را نفي مي‌كنند يا در آن توقف مي‌نمايند كه به حقيقت امورات رسول الله** **آگاه نيستند هر چند در ميانشان افرادي باشند كه از كلام و فقه و حساب بهره اي هم داشته باشند يا اينكه گاهاً احاديث جعلي و دروغ را كه با اين امورات معلوم در تناقض مي‌باشد را شنيده‌اند و دچار توقف و يا ترجيح دادن غير ابوبكر شده‌اند.**

**اين مسئله همچون بسياري از مسائل معلوم و شناخته شده نزد اهل علم به سنت رسول الله** **مي‌باشد گرچه ديگران در آن‌ها شك نمايند يا آن را نفي كنند مانند احاديث متواتر نزد اهل علم در مورد شفاعت و حوض رسول الله** **و خارج شدن صاحبان گناهان كبيره از آتش و همچنين احاديث متواتر در مورد صفات و قدر و علو پروردگار و ديدنش و ديگر اصولي كه در موردش صاحبان علم به نسبت رسول الله** **متفق هستند هر چند آن را ديگران نمي‌دانند همانگونه كه حكم به شفعه و سوگند دادن مدعي عليه و رجم كردن زناي محصن و نصاب را در مورد دزدي معتبر دانستن و امثال اين احكام را كه نزد خواص اهل علم متواتر است در حاليكه صاحبان بدعت با آن‌ها مخالفت مي‌نمايند.به همين مناسبت ائمه اسلام بر اهل بدعت بودن كساني كه با اين اصول مخالفند اتفاق دارند بر خلاف كسي كه در مسائل اجتهادي كه به درجه تواتر در سنن نرسيده است با آن مخالفت نمايد چنانكه در مورد اينكه آيا بر اساس يك شاهد و سوگند حكم شود و در مسائل ديگري چون قسامه و قرعه و مسائلي از اين قبيل اختلاف نموده‌اند.**

**اما در مورد عثمان و علي مسئله اينگونه نيست بلكه در آن نزاع و اختلاف وجود دارد. سفيان ثوري و جمعي از اهل كوفه علي را بر عثمان ترجيح داده‌اند، سپس سفيان و ديگران از آن برگشته‌اند. بعضي از اهل مدينه در مورد عثمان و علي توقف نموده و اين مسئله يكي از دو روايت موجود از مالك مي‌باشد كه در روايت ديگر قول به تقديم عثمان بر علي نموده است همانگونه مذهب بقيه ائمه چون شافعي و ابو حنيفه و اصحابش و احمد بن حنبل و اصحاب او و امامان ديگر غير از اين‌ها نيز همين مي‌باشد. تا جاييكه در مورد اينكه آيا معتقد به تفضيل علي بر عثمان را اهل بدعت بدانيم يا نه با همديگر اختلاف كرده‌اند، كه هر دو نظر آن از احمد روايت شده است و ايوب سختياني و احمد بن حنبل و دارقطني گفته‌اند كه: هركس علي را بر عثمان ترجيح دهد از منزلت و مقام مهاجرين و انصار كاسته است. و ايوب امام اهل سنت و امام اهل بصره است. مالك در موطأ از او روايت كرده است در حاليكه از اهل عراق روايت ننموده است. نقل است كه از مالك در مورد روايت كردنش از او سؤال شد جواب داد: من از هيچ فردي روايت نكرده ام مگر اينكه ايوب بر او افضل باشد. ابوحنيفه يك بار او را به ياد آورد و گفت: من در حالي ايوب را ديدم كه بر نشيمنگاهش در مسجد رسول الله** **نشسته بود و هرگاه او را به ياد مي‌آورم پوست بدنم به حركت در مي‌آيد.**

**دليل بر فضيلت عثمان روايتي است كه از ابن عمر در صحيحين آمده كه فرمود: ما در زمان رسول الله** **در مورد فضيلت افراد بحث مي‌كرديم. در اول ابوبكر و سپس عمر و بعد از وي عثمان را بيان مي‌داشتيم. و در بعضي از طرق آمده است كه اين كار ما به رسول الله** **نيز ابلاغ شد ولي ايشان آن را انكار ننمود.**

**و همچنين با نقل صحيح در صحيح بخاري و غير بخاري ثابت است آن هنگام كه امير المؤمنين شوراي را براي انتخاب خليفه بعد از خود برگزيد اعضاي آن شش نفر بودند. از عثمان، علي، طلحه، زبير، سعد و عبدالرحمن بن عوف تشكيل شد و سعيد بن زيد را كه يكي از افراد ده گانه اي كه به آن‌ها مژده بهشت داده شده بود را داخل در آن شورا نكرد. ايشان از قبيله بني عدي- قبيله عمر- بود و در مورد پسرش عبدالله گفت: عبدالله با شما حضور خواهد داشت ولي در مسئله خلافت حق انتخاب كردن و يا شدن را ندارد و وصيت نمود بعد از مرگش تا زماني كه شورا بر انتخاب يك نفر اتفاق خواهند كرد صهيب امامت نماز را در دست خواهد داشت. هنگامي كه عمر دار فاني را وداع گفت اعضاي شورا نزد منبر اجتماع نمودند. طلحه اظهار داشت: در اين امر براي من چيزي نخواهد بود اينكار برازنده عثمان است. زبير هم گفت: من هم چيزي را نمي‌خواهم و لايق به آن علي است و سعد نيز ابراز داشت براي من نيز در اين كار علاقه اي نيست بلكه آن را به عبدالرحمن بن عوف مي‌سپارم با اين كار سه نفر از دور خارج شدند و سه نفر باقي ماندند. لذا با همديگر اجتماع نمودند. عبدالرحمن بن عوف گفت يكي از ما خارج شود و يكي هم سرپرستي را به عهده بگيرد. عثمان و علي سكوت كردند. عبدالرحمن بن عوف گفت: من خارج شدم. روايت است كه گفت:** [عليه عهد اللّه وميثاقه أن يولي أفضلهما] **(عهد و پيمان خدا بر او باشد كه افضل آن‌ها را انتخاب كند.) بعد از آن عبدالرحمن بن عوف سه شبانه روز با مهاجرين و انصار و تابعين و مادران مؤمنان و اميران شهرها و نواحي(چون همه آن‌ها در مدينه بودند و همراه عمر حج كرده و شاهد مرگش بودند) مشورت نمود. سرانجام عبدالرحمن بن عوف گفت: من سه شبانه روز خواب به چشمانم نرفته است در روز آخر به عثمان گفت: در صورتي كه سرپرستي را به تو بسپارم عهد و پيمان خداوند بر تو است كه عادلانه رفتار كني و در صورت انتخاب علي، بايد سخنش را شنيده و دستورش را اطاعت نمايي. گفت: بلي درست است.آنگاه همين امر را با علي در ميان گذاشت كه عهد و پيمان خداوند بر تو خواهد بود اگر تو را برگزينم به عدل رفتار و در صورت انتخاب عثمان دستورش را شنيده و اطاعتش كن. گفت: آري درست است. سپس گفت: من مردم را ديده و با آن‌ها مشورت نموده ام حاضر به گذشت و عدول از عثمان نيستند بلافاصله بعد از آن علي و عبدالرحمن و بقيه مسلمانان به رضايت و اختيار بدون اينكه عطا و بخشش موجب رغبتشان باشد و يا ترس موجب پيمانش باشد بيعت كردند. اين كار نشان دهنده اجماع مسلمانان در آن هنگام بر تقدم عثمان بر علي است به همين سبب ايوب و احمد بن حنبل و دارقطني گفته‌اند هركس علي را بر عثمان مقدم بدارد از منزلت و شأن مهاجرين و انصار كاسته است و در صورتي عثمان شايستگي تقدم را نداشته و آن‌ها او را مقدم داشته باشند از دو حال خارج نيست يا اينكه به فضل و بزرگواريش جاهلند و يا اينكه به واسطه تقدم مفضول بدون هيچ ترجيح ديني ظلم كرده‌اند و هركس آن‌ها را به جهل يا ظلم منتسب نمايد به تحقيق كه از شأن و مقامشان كاسته است.**

**اگر اهل ظن و گمان اظهار دارند كه عثمان را به خاطر بخل و حسادتي كه در دل بعضيها نسبت به علي موجود بود مقدم داشتند دارندگان بعض و حسادت دروني صاحب قدرت و شوكت بودند و امثال اين گفته‌ها را كه اهل هوا ابراز مي‌دارند به تحقيق با اين سخنان آن‌ها را عاجز از قيام به حق دانسته و اهل باطل را حاكم و مسلط بر اهل حق پنداشته‌اند اين در حالي است كه مسلمانان در آن هنگام در قدرتمندترين حالات ممكن بودند، هنگامي كه عمر وفات يافت اسلام در چنان قوت و عزت و ظهور و اجتماع و ائتلافي بود كه هرگز آن را به خود نديد و عمر اهل ايمان را عزت بخشيد و صاحبان كفر و نفاق را ذليل و خوار نمود و كسي كه كمترين شناخت را نسبت به آن هنگام داشته باشد اين امر بر او پوشيده نخواهد ماند.**

**آري در چنين حالي اگر كسي آن‌ها را به جهل و يا ظلم و ناتوان از قيام نمودن به حق قلمداد نمايد شأن و منزلت آن‌ها را كاسته و بهترين امتي را كه خداوند به خوبيشان شهادت داده بر خلاف واقع تصور مي‌كند و اين امر جزو اصول مذهب رافضه است كسي كه بناي رافضي را بنا نهاد يك يهودي بود كه منافقانه اسلام را اظهار نمود و براي جاهلان دسيسه‌ها چيد و با آن اصل ايمان را نشانه رفت به همين مناسبت رفض بزرگترين دروازه نفاق و الحاد مي‌باشد. اول يك فرد را وادار به توقف نموده سپس از او يك مفضله مي‌سازد كه به فضيلت علي معتقد است آنگاه او را تبديل به يك فحاش مي‌كنند و سرانجام از او اهل غلو و افراط و در نهايت منكر و اهل تعطيل مي‌شود به همين خاطر رهبران زنادقه از اسماعيليه و نصيريه و انواعشان اعم از قرامطه و باطنيه و درزيه و امثال اين‌ها از انواع طوايف زنديق و نفاق به آن‌ها ملحق مي‌شوند.**

**چون ايراد گرفتن و جريحه دار كردن بهترين دوران‌ها (كساني كه مصاحب و همدم رسول خدا بوده‌اند) ايراد گرفتن از رسول خدا**  **است چنانكه مالك و ديگران از ائمه مسلمين بيان داشته‌اند. اصحاب رسول الله** **را مورد طعن و ايراد قرار مي‌دهند تا كساني بگويند مردي نادرست داراي همراهان و اصحاب بدكار است و اگر صالح مي‌بود ياراني از صالحان مي‌داشت!!!**

**و همچنين اينان همان كساني هستند كه قرآن و اسلام و شريعت پيامبر** **را نقل كرده‌اند و همان كساني هستند كه فضايل علي و ديگران را اظهار داشته‌اند؛ طعنه زدن به آن‌ها باعث خواهد شد كه به آنچه برايمان نقل كرده‌اند اعتماد نداشته باشيم و در اين هنگام نه براي علي و نه براي هيچ فرد ديگري فضيلتي ثابت نخواهد شد. رافضه جاهل و فاقد عقل و نقل و دين و دنياي كه در آن منصور گردند مي‌باشند چون اگر يك ناصبي كسي كه علي را مبغوض مي‌دارد و به فسق و كفر او معتقد است (چون خوارج و كسان ديگر) از آن‌ها بخواهد كه ايمان و فضل علي را ثابت كند قادر به اين كار نخواهد شد بلكه مغلوب خوارج خواهند گرديد چون فضايل علي را اصحاب نقل نموده‌اند همان كساني كه مورد طعن و ايراد روافضند لذا فضيلت معلوم و آشكاري بصورت تعيين برايش ثابت نخواهد شد. وقتي كه آن‌ها در مورد بعضي از خلفا اظهار مي‌دارند كه هدفشان رياست بود و به خاطر آن جنگيدند و نسبت به آن‌ها افترا مي‌بندند، طعن و ايراد خوارج در مورد علي به همان صورت و بيشتر از آن به نسبت كسي كه ديگران بدون جنگ و قتال از او اطاعت كردند درست تر جلوه مي‌يابد اما رافضه جاهلند و نمي‌دانند و پيرو زنادقه مي‌باشند. قرآن در جاهاي زيادي از اصحاب به نيكي ياد مي‌كند چنانكه مي‌فرمايد: ﴿**وَٱلسَّٰبِقُونَ ٱلۡأَوَّلُونَ مِنَ ٱلۡمُهَٰجِرِينَ وَٱلۡأَنصَارِ وَٱلَّذِينَ ٱتَّبَعُوهُم بِإِحۡسَٰنٖ رَّضِيَ ٱللَّهُ عَنۡهُمۡ وَرَضُواْ عَنۡهُ**﴾ [التوبة: 100] «پيشي گيرندگان آغازين از مهاجر و انصار و كساني كه به نحو احسن از آن‌ها پيروي كردند خداوند از آن‌ها راضي و آن‌ها نيز از پروردگار خويش راضي هستند.» و مي‌فرمايد: ﴿**لَا يَسۡتَوِي مِنكُم مَّنۡ أَنفَقَ مِن قَبۡلِ ٱلۡفَتۡحِ وَقَٰتَلَۚ أُوْلَٰٓئِكَ أَعۡظَمُ دَرَجَةٗ مِّنَ ٱلَّذِينَ أَنفَقُواْ مِنۢ بَعۡدُ وَقَٰتَلُواْۚ وَكُلّٗا وَعَدَ ٱللَّهُ ٱلۡحُسۡنَىٰۚ**﴾ [الحدید: 10] «كساني كه قبل از فتح انفاق كرده و جنگيدند با كساني كه بعد از فتح ايمان آورده و با جان و مال جهاد كردند مساوي نيستند و به درجات از آن‌ها جلوترند و همگي را پروردگار وعده نيكو داده است.» و مي‌فرمايد: ﴿**مُّحَمَّدٞ رَّسُولُ ٱللَّهِۚ وَٱلَّذِينَ مَعَهُۥٓ أَشِدَّآءُ عَلَى ٱلۡكُفَّارِ رُحَمَآءُ بَيۡنَهُمۡۖ تَرَىٰهُمۡ رُكَّعٗا سُجَّدٗا يَبۡتَغُونَ فَضۡلٗا مِّنَ ٱللَّهِ وَرِضۡوَٰنٗاۖ سِيمَاهُمۡ فِي وُجُوهِهِم مِّنۡ أَثَرِ ٱلسُّجُودِۚ ذَٰلِكَ مَثَلُهُمۡ فِي ٱلتَّوۡرَىٰةِۚ وَمَثَلُهُمۡ فِي ٱلۡإِنجِيلِ كَزَرۡعٍ أَخۡرَجَ شَطۡ‍َٔهُۥ فَ‍َٔازَرَهُۥ فَٱسۡتَغۡلَظَ فَٱسۡتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِۦ يُعۡجِبُ ٱلزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ ٱلۡكُفَّارَۗ**﴾ [الفتح: 29] «محمد پيامبر خداست و كساني كه با او هستند بر كافران سختگير و با همديگر مهربانند. آنان را در ركوع و سجود مي‌بيني. فضل و خشنودي پروردگار را خواستارند. علامت آنان بر اثر سجود در چهره هايشان است اين صفت ايشان است كه در تورات و مثَل آن‌ها در انجيل چون زراعتي است كه جوانه خود را برآورد و آن را مايه دهد تا ستبر شود و بر ساقه‌هاي خود بايستند و دهقانان را به شگفت آورد تا از آنان كافران را به خشم در اندازد.» و مي‌فرمايد: ﴿**۞لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمۡ فَأَنزَلَ ٱلسَّكِينَةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَثَٰبَهُمۡ فَتۡحٗا قَرِيبٗا ١٨**﴾ [الفتح:18] «به راستي خداوند هنگامي كه مؤمنان زير آن درخت با تو بيعت كردند از آنان خشنود شد، و آنچه در دل‌هايشان بود باز شناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پيروزي نزديكي به آن‌ها پاداش داد.»**

**و در صحيح مسلم از رسول الله** **ثابت است كه فرمود:** «لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» **(آن‌هايي كه زير درخت با رسول الله** **بيعت كردند هيچكدامشان وارد آتش نمي‌گردند.) و در صحيحين از طريق ابوسعيد روايت است كه رسول الله** **فرمودند:** «لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنْفَقَ أَحَدُكُمْ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ» **(به اصحاب من ناسزا مگوييد قسم به كسي كه جانم در دست اوست اگر يكي از شما به اندازه كوه احد طلا انفاق نمايد به يك مد يا نصف انصاف آن‌ها نمي‌رسد.) و در صحيح از طريق مختلف روايت است كه فرمود:** «خيْرُ القرون القرن الذي بُعِثْتُ فيهم، ثم الذين يَلُونَهُمْ، ثم الذين يَلُونَهُم» **(بهترين دوران زماني است كه من در آن مبعوث شده ام سپس كساني كه به دنبال آن‌ها مي‌آيند و سپس كساني هم كه به دنبال آن‌ها مي‌آيند.) اين احاديث مشهور بلكه در مورد فضايل اصحاب و ثناي آن‌ها و برتري دادن قرنشان بر قرون بعدي متواتر مي‌باشد. طعنه زدن و ايراد گرفتن بر آن‌ها، طعنه به قرآن و سنت است و به همين دليل مردم در مورد تكفير رافضه سخن گفته‌اند كه در جاي ديگر آن را مبسوط بيان داشته ايم. والله تعالي اعلم.**

تفضيل سه خليفه اول بر علي

س: نفري به سنت متمسك است و در تفضيل سه خليفه اولي بر علي دچار ترديد است چون رسول الله در مورد علي فرموده است: «أنت مني وأنا منك‏» (تو از من و من از تو هستم.) و همچنين فرموده: «أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى»[[34]](#footnote-34) (نسبت تو به من چون نسبت هارون به موسي است.) و همچنين فرموده است: «لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ…»[[35]](#footnote-35) (پرچم را به دست كسي مي‌دهم كه خدا و رسولش را دوست دارند…) و مي‌فرمايد: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ»[[36]](#footnote-36) (هركس من مولاي او هستم علي نيز مولاي اوست.) «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ…»[[37]](#footnote-37) (بار الها كسي كه او را دوست مي‌دارد دوست بدار و با كسي كه با او دشمني مي‌كند دشمن باش.) و مي‌فرمايد: «أذكِّركُم اللّه في أهل بيتي» (شما را در مورد اهل بيتم متذكر مي‌شوم.) در سوره آل عمران آيه 61 خداوند مي‌فرمايد: ﴿فَقُلۡ تَعَالَوۡاْ نَدۡعُ أَبۡنَآءَنَا وَأَبۡنَآءَكُمۡ...﴾ «بگو بياييد تا فرزندانمان و شما نيز فرزندانتان را فرا خوانيم…» و مي‌فرمايد: **﴿**هَلۡ أَتَىٰ عَلَى ٱلۡإِنسَٰنِ**﴾ [الإنسان: 1]** «هر آينه مدتي بر آدمي آمده است» و مي‌فرمايد: **﴿**هَٰذَانِ خَصۡمَانِ ٱخۡتَصَمُواْ فِي رَبِّهِمۡ**﴾ [الحج: 19]** «اين‌ها دو دشمن هستند كه بر سر پروردگارشان با همديگر مي‌جنگند.»

ج: **در آغاز به نكته اي بايد توجه نمود و آن اينكه: هنگامي يك فضيلت براي يك نفر اثبات مي‌شود كه مانندش در ديگري وجود ندارد در صورت وجود شرايط مساوي دارنده صفت برتر است ولي داشتن فضائلي كه ديگران نيز داراي آن هستند موجب فضيلت نمي‌باشد.**

**و حال كه چنين است فضايلي كه ابوبكر صديق** **را از ديگران متمايز كرده است خاص اوست وديگران فاقد آن مي‌باشند، در حاليكه فضايل علي از جمله امورات مشتركي مي‌باشدكه ديگران نيز واجد آن هستند، رسول الله صلي الله عليه وسلم در مورد صديق مي‌فرمايد:** «لَوْ كُنْتُ مُتَّخِذًا من اهل الارض خَلِيلًا لَاتَّخَذْتُ أَبَا بَكْرٍ خليلاً»[[38]](#footnote-38) **(در صورتي كه از اهل زمين خليلي برمي گرفتم ابوبكر را يار صميمي خويش قرار مي‌دادم.) و مي‌فرمايد:** «لَا يبْقي فِي الْمَسْجِدِ خَوْخَةٌ إِلَّا سدت الا خَوْخَةَ أَبِي بَكْرٍ»[[39]](#footnote-39) **(همه درهاي رو به مسجد را بستند تنها دروازه ابوبكر را باز گذاشتند.) و مي‌فرمايد:** «إِنَّ أَمَنَّ النَّاسِ عَلَي فِي صُحْبَتِهِ وَ ذات يده أَبُو بَكْرٍ‏»[[40]](#footnote-40) **(در دوستي و مال از ابوبكر بيشتر از هركس امين هستم.) اين‌ها مجموعاً سه خصوصيتي هستند كه هيچ فردي در آن با او مشترك نيست. يكي دال بر اين است كه رسول خدا آنگونه كه نسبت به ابوبكر در جان و مال احساس امنيت داشته از كسي ديگر نداشته است. بعضي از دروغگويان خواسته‌اند با جعل حديث مسدود ننمودن در را براي علي هم ثابت كنند ولي موضوع ساختگي ياراي مقابله با صحيح را ندارد و اين امر مخصوص ابوبكر صديق است.**

 **در سومي اظهار مي‌دارد كه هيچ بشري استحقاق خليلي را در صورت امكان جز ابوبكر نداشته است و در صورتي كه ديگران از او برتر بودند نسبت به اين امر شايستگي بيشتري مي‌داشتند. و همچنين منسوب كردن ابوبكر بر امامت نماز در مدت زمان مريضي از جمله خصايص و فضايل خاص اوست و به همين صورت سپردن امارت حاجيان در زمان حيات خويش به ابوبكر براي اينكه سنت را برپا دارد و آثار جاهليت را محو نمايد از جمله خصوصيات و ويژگيهاي اوست و همچنين فرموده‌اش در حديث صحيح كه مسلم آن را روايت مي‌كند:** «ادْعُ لي أَبَاكِ وَأَخَاكِ حَتَّى أَكْتُبَ لِأَبِي بَكْرٍ كِتَابًا»[[41]](#footnote-41) **(به عايشه صديقه مي‌گويد: برادرت و پدرت را صدا بزن تا كتابي براي ابوبكر بنويسم.) و امثال اين احاديث كه بسيارند بيان كننده اين امرند كه در ميان اصحاب فردي مساوي و در مرتبه او نبوده است.**

**اما اينكه در مورد علي فرموده است:** «أنت مني وأنا منك» **همين مسئله را در مورد ديگران نيز بيان داشته است. آن را به عموم مسلمانان و و جماعت اشعري‌ها نيز گفته است. پروردگار متعال مي‌فرمايد: ﴿**وَيَحۡلِفُونَ بِٱللَّهِ إِنَّهُمۡ لَمِنكُمۡ وَمَا هُم مِّنكُمۡ**﴾ [التوبة:56] «به پروردگار سوگند ياد مي‌كنند كه از شما هستند در حاليكه از شما نيستند.» رسول الله -صلي الله عليه و سلم- مي‌فرمايد:** «مَنْ غَشَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا» **(هركس ما را فريب دهد از ما نيست.) كه مقتضي آن اين است هركس اين گناهان كبيره را ترك نمايد از ماست پس هر مؤمن كامل الايمان از پيامبر و پيامبر از اوست و همچنين پيامبر** **در مورد دختر حمزه مي‌فرمايد:** «أنت مني وأنا منك» **و به زيد مي‌فرمايد:** «أنت أخونا ومولانا» **(تو برادر ما و مولاي ما هستي.) اين امر اختصاص به زيد ندارد بلكه همه كساني را كه آزاد كرده است به همين صورت مي‌باشند.**

**و همچنين اين فرموده:** «لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَةَ…» **صحيح‌ترين حديث روايت شده در مورد فضيلت علي** **مي‌باشد كه بعضي از دروغگويان بر آن افزوده‌اند كه گويا ابوبكر و عمر در آغاز پرچم را گرفته و سپس فرار نموده‌اند. در صحيح موجود است كه عمر** **گفت:** [ما أحببت الإمارة إلا يومئذ] **(من رياست را جز در آن روز دوست نداشتم.) اين حديث رد كننده موضع گيري نواصب در مورد علي مي‌باشد. در مورد توصيفي كه در اين فرموده در شان علي ذكر شده بايد گفت: اين مسئله تنها جزو خصايص او نيست بلكه هر مؤمن كامل الايماني خدا و رسولش را دوست مي‌دارد و خدا و رسولش نيز او را دوست مي‌دارند چنانكه مي‌فرمايد: ﴿**فَسَوۡفَ يَأۡتِي ٱللَّهُ بِقَوۡمٖ يُحِبُّهُمۡ وَيُحِبُّونَهُۥٓ**﴾ [المائدة: 54] «خداوند به زودي قومي را برمي انگيزد كه آن‌ها را دوست مي‌دارد و آن‌ها نيز خداوند را دوست مي‌دارند.» حال آنكه اين‌ها همان كساني هستند كه با امامت ابوبكر با مرتدين جنگيدند و در صحيح موجود است كه از رسول خدا سؤال شد كه:** «أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ عَائِشَةُ قال فمِن الرِّجَالِ قَالَ أَبُوهَا»[[42]](#footnote-42)**. (محبوبترين مردمان پيش تو چه كسي مي‌باشد؟ فرمود: عايشه. سؤال را در مورد مردان تكرار كردند: فرمود: پدرش. كه اين مورد جزو خصايص ابوبكر است.) اما در اين مورد فرموده است:** «أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى»[[43]](#footnote-43) **(آيا راضي نيستي كه نسبت به من منزلت هارون نسبت به موسي را داشته باشي.) رسول الله** **اين را هنگامي فرمود كه قصد عزيمت به غزوه تبوك را داشت و علي را نيز در مدينه جانشين كرده بود. بعضي گفته‌اند به خاطر اينكه ايشان را مبغوض داشته او را جانشين نموده است. رسول الله** **هرگاه به جنگ مي‌رفت نفري از امتش را بعد از خويش جانشين قرار مي‌داد و اين كار را هنگامي انجام مي‌داد كه تعدادي از مؤمنان نيرومند و توانا در مدينه مي‌ماندند، ولي در غزوه تبوك اجازه ماندن به هيچ فردي را نداد بنابراين جز افرادي كه معذور بودند يا گناهكار كسي باقي نماند. بنابراين چنين جانشيني نشانه ضعف بود لذا منافقين شروع به طعنه زدن به علي كردند به همين خاطر رسول الله** **برايش بيان مي‌دارد كه من تو را به خاطر اينكه پيش من داراي نقايصي هستي جانشين نكرده‌ام، چنانكه موسي هارون را جانشين خويش كرد در حاليكه او شريك رسالتش بود آيا تو به اين كار راضي نيستي؟ و آشكار است كه رسول الله** **قبل از ايشان ديگراني را نيز جانشين كرده بود كه آن‌ها نيز همگي چنين منزلتي را يافته بودند و اينكار از جمله خصوصيات علي نيست در صورتي كه اين جانشيني نشانه فضيلت بر ديگران بود ترسي بر علي نبود تا اينكه از ناراحتي گريه كند. از جمله چيزهايي كه بيانگر اين مسئله مي‌باشد اين است كه رسول الله** **در سال نهم هجري ابوبكر را بر علي امير و سرپرست قرار داده است و در اينكه علي را بر ابطال عقد و قرار دادها با مشركين فرستاد به عنوان خصوصيت ويژه برايش محسوب نمي‌گردد چون عادت بر اين منوال جريان داشت كه عقد قرار داد و ابطال آن را تنها مي‌بايست يكي از افراد اهل بيت انجام دهد لذا فردي از اهل بيت رامامور انجام آن مي‌نمايد بنابر اين معلوم مي‌شود كه اين حديث بر اينكه او به منزله هارون از هر جهت باشد دلالت نمي‌كند تنها شبهه‌اي كه ايجاد مي‌كند اين است كه بر خلافت و جانشيني ايشان دلالت نمايد ولي باتوجه به اينكه اين امر مخصوص ايشان نبوده است مسئله روشن است.**

**رسول الله** **ابوبكر را به ابراهيم و عيسي، و عمر را به نوح و موسي - عليهم السلام- هنگامي كه به مسئله اسراء و معراج اشاره مي‌كند تشبيه مي‌نمايد و اين مورد به نسبت تشبيه كردن علي به هارون بزرگتر و مهمتر است ولي لازمه‌اش اين نيست كه ابوبكر و عمر به منزله آن پيامبران باشند بلكه تشبيه كردن چيزي به چيز ديگر به خاطر مشابهت در بعضي موارد است كه اين در قرآن و سنت و كلام عرب بسيار است.**

**اما در مورد اين فرموده:** «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ…»[[44]](#footnote-44) **(هركس من مولاي او هستم علي نيز مولاي اوست بار الها هركس او را دوست دارد دوستش بدار…) اين حديث در هيچكدام از كتاب‌هاي مصدر بيان نشده است فقط ترمذي آن را در سننش آورده و آن هم تنها بخش نخستش را بيان داشته است** «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ» **و قسمت اضافي بر آن در حديث وجود ندارد. از امام احمد در موردش سؤال مي‌كنند جواب مي‌دهد كه كوفيان آن را اضافه نموده‌اند و بدون هيچگونه شكي ساختگي است و دلايل آن واضح مي‌باشد.**

**اول اينكه: حق غير از رسول الله** **همدم و همراه هيچ فرد ديگري نيست چون در غير اين صورت فرد مذكور مي‌بايست چون رسول الله** **در تمام اقوالش پيروي شود. در حاليكه اصحاب و حتي پيروان علي در مسائلي با او مخالفت نموده‌اند كه نصوص هم موافق آن‌ها بوده است چنانكه در مسئله عده زن حامله كه شوهرش مرده است اختلاف روي داد و قول علي صائب نبوده است.**

**ثانياً:** «اللهم انصر من نصره‏.‏‏.‏‏.» **(پروردگارا، را كمك كن هركس كه او را كمك مي‌كند) كه ادامه حديث قبلي است خلاف واقع است چنانكه كساني همراهش در جنگ صفين شركت كردند و پيروز نشدند و كساني ياريش نكردند و خوار و ذليل نشدند چنانكه سعد بن ابي وقاص فاتح عراق همراهش نجنگيد و همچنين ياران معاويه و بني اميه كه با او جنگيدند بسياري از سرزمين‌هاي كفر را فتح و خداوند پيروزي را نصيب آن‌ها نمود.**

**ثالثاً: گفته** «اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ…» **(بار الها كسي كه او را دوست مي‌دارد دوست بدار و با كسي كه با او دشمني مي‌كند دشمن باش.) مخالف با اصل اسلام است چنانكه قرآن بيان مي‌دارد مؤمنان علي رغم جنگيدن با هم و ظلم و ستمي كه بر هم روا مي‌دارند برادر همديگرند.**

**و همچنين در مورد:** «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ» **از اهل حديث كساني چون بخاري و ديگران از آن ايراد مي‌گيرند و بعضي هم آن را حسن مي‌دانند و در صورتي كه رسول الله** **آن را گفته باشد ولايت مخصوص به او را بيان نداشته است بلكه چيزي را كه ديگران نيز متصف به آنند را اعلام نموده است و آن همان ولايتي است كه همه مؤمنان به نسبت همديگر از آن برخوردارند. نقطه مقابل موالات معادات و دشمني است و بدون شك مؤمنان را نسبت به غير مؤمنان بايد دوست داشت و اين امر رد بر نظريه نواصب است.**

**و حديث بخشيدن و صدقه دادن انگشتري در نماز توسط علي به اتفاق اهل علم دروغ و جعلي است سبب آن نيز امر واضح و ثابت شده اي است كه در جاي خويش بصورت مشروح بيان گرديده است.**

**اما فرموده رسول الله** **در روز غدير كه فرمود:** «أذكِّركُم اللّه في أهل بيتي» **(شما را در مورد اهل بيتم متذكر مي‌شوم.) تنها مخصوص علي نيست بلكه تمامي اهل بيت در آن مساوي هستند و دورترين مردم در عدم رعايت اين سفارش و وصيت رافضه مي‌باشند چون آن‌ها با عباس و فرزندانش دشمني و با اكثر اهل بيت مخالفت و كافران را بر عليه آن‌ها ياري كردند.**

**در مورد آيه مباهله بايد گفت اين هم از جمله خصوصيات خاص وي نمي‌باشد بلكه درخواست رسول الله** **از علي و فاطمه و دو فرزندشان به خاطر اين نبوده است كه آن‌ها افضل امت هستند بلكه سبب آن اين بوده كه در ميان اهل بيت جزو خواص رسول الله** **مي‌باشند چنانچه حديث كساء نيز بعد از جمع كردنشان مي‌فرمايد:** «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا»**[[45]](#footnote-45) (پروردگارا اين‌ها اهل بيت من هستند پليدي را از آن‌ها دور و پاكشان گردان.) منظور خاصان اهل بيت مي‌باشند نه منحصر كردن اهل بيت در آن‌ها لذا آن‌ها را صدا زده و تخصيص نموده است و در مورد** «الأنفس» **تعبير به واحد نوعي نموده است چنانكه در آيه 12 سوره نور مي‌فرمايد: ﴿**ظَنَّ ٱلۡمُؤۡمِنُونَ وَٱلۡمُؤۡمِنَٰتُ بِأَنفُسِهِمۡ خَيۡرٗا**﴾ «مؤمنان اعم از زن و مرد نسبت به خويش حسن ظن دارند.» و مي‌فرمايد: ﴿**فَٱقۡتُلُوٓاْ أَنفُسَكُمۡ**﴾ [البقرة:54] «بعضي از شما بعض ديگر را بكشد.»**

**و اينكه مي‌فرمايد:** «أنت مني وأنا منك‏» **(تو از من و من از تو هستم.) منظور اين نيست كه او جزو ذات رسول الله** **است هر چند شكي نيست كه ايشان از نظر منزلت و نزديكي جزو بزرگترين افراد است، ايشان داراي ويژگي‌هايي در ايمان و قرابت است كه بقيه طايفه و اهل بيت از آن برخوردار نيستند و جريان مباهله نيز مؤيد آن است ولي اين امر مانع از آن نيست كه از غير طايفه افرادي باشند كه از او برترند چون جريان مباهله در بين خويشان و فاميل روي داده است.**

**و آيه ﴿**۞هَٰذَانِ خَصۡمَانِ**...﴾ [الحج: 19] مختص به علي نيست بلكه در مورد علي، حمزه و عبيده مي‌باشد و حتي مي‌توان گفت كه شامل تمام كساني است كه در بدر حضور داشتند.**

**اما در مورد سوره انسان ﴿**هَلۡ أَتَىٰ عَلَى ٱلۡإِنسَٰنِ**﴾ [الإنسان: 1] بايد گفت: هركس شأن نزولش را در مورد علي، فاطمه و دو فرزندشان بيان داشته آ نرا جعل كرده و دروغ گفته است چون اين سوره مكي است و حسن و حسين نيز در مدينه متولد شده‌اند و در صورتي هم كه آن را صحيح فرض نماييم اين معني را نمي‌رساند كه هركس مسكين و يتيم و اسير را خوراكي دهد افضل اصحاب مي‌باشد بلكه مشترك بين تمام كساني است كه چنين كاري را انجام مي‌دهند و دلالت بر استحقاق ثواب و پاداش براي انجام دهنده چنين كاري مي‌نمايد، گر چه اعمال ديگري چون ايمان به خدا و برپا داشتن نماز در وقتش و جهاد در راه خدا از آن برترند.**

مشاجرات بين صحابه

س: آيا به سبب مشاجراتي كه بين اصحاب چون علي، معاويه، طلحه، عايشه روي داده بازخواست مي‌شوند؟

**ج: به وسيله نصوص صحيح ثابت است كه عثمان، علي، طلحه، زبير و عايشه اهل بهشتند بلكه در صحيح به ثبوت رسيده كه فرمود:** «لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» **(آن‌هايي كه زير درخت با رسول الله** **بيعت كردند هيچكدامشان وارد آتش نمي‌گردند.) ابوموسي اشعري، عمرو بن عاص، معاويه بن ابي سفيان هم از جمله اصحاب هستند و داراي فضايل و محاسن مي‌باشند. آنچه در مورد آن‌ها حكايت شده بيشتر آن دروغ است و آنچه هم راست باشد اگر در آن اجتهاد نموده باشند در صورت اصابت به حق داراي دو اجر و پاداش و در صورت خطا باز هم از يك پاداش بهره مند است و خطاهايش نيز مشمول عفو خداوند قرار مي‌گيرد. و اگر برايشان گناه نيز محسوب شود به طور مطلق گناه باعث داخل شدن در آتش نمي‌گردد مگر زماني كه اسباب دهگانه كه مانع از عقوبت است در موردشان منتفي باشد كه عبارتند از: توبه، طلب بخشش و استغفار، حسنات و نيكي‌هاي محو كننده گناه، مصائب و گرفتاري‌ها كه باعث كفاره گناهند، شفاعت رسول‌الله****، شفاعت ديگران غير از پيامبر، دعاي مؤمنين، ثواب و صدقه و بخشش كه هديه مرده مي‌گردد، فتنه قبر و اهوال و دهشت روز قيامت.**

**در صحيحين از رسول الله** **ثابت است كه فرمود:** «خيْرُ القرون القرن الذي بُعِثْتُ فيهم، ثم الذين يَلُونَهُمْ، ثم الذين يَلُونَهُم» **(بهترين دوران زماني است كه من در آن مبعوث شده‌ام سپس كساني كه به دنبال آن‌ها مي‌آيند و سپس كساني هم كه به دنبال آن‌ها مي‌آيند.)**

**بنابراين، هركس به طور يقين در مورد يكي از آن‌ها گناهي را اظهار نمايد و آن را سبب داخل شدن در آتش اعلام كند چنين فردي دروغگو و افترا كننده است چون اگر چيزي را كه به آن علم ندارد گفته باشد سخنش باطل است در حاليكه دلايل بسياري در ابطال آن و متناقض با آن موجود است لذا هركس در مشاجراتي كه بينشان روي داده دخالت كند و حال آنكه خداوند از گمان بد به آن‌ها و به شيوه باطل به جانبي تعصب داشتن را نهي كرده است چنين فردي ظلم كننده و تجاوزگر است.**

**در صحيحين ثابت است كه رسول الله** **فرمود:** «تَمْرُقُ مَارِقَةٌ عِنْدَ فُرْقَةٍ مِنْ الْمُسْلِمِينَ يَقْتُلُهَا أَوْلَى الطَّائِفَتَيْنِ بِالْحَقِّ» **(هنگامي كه مسلمانان دچار اختلاف مي‌شوند گروه خوارج از اسلام خارج مي‌گردد و در چنين وضعي از ميان دو طايفه مسلمان كسي كه به حق شايسته تر است با آن‌ها مي‌جنگد.) و همچنين در صحيح از رسول الله** **ثابت است كه در مورد نوه‌اش حسن فرمود:** «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَسَيُصْلِحُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِهِ بَيْنَ فِئَتَيْنِ مِنْ الْمُسْلِمِينَ» **(اين پسر من بزرگ و سيد است و خداوند به وسيله او بين دو گروه عظيم از مسلمانان صلح ايجاد مي‌كند.) و در صحيحين روايت است كه رسول الله** **در مورد عمار فرمود:** «تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ» **(گروه باغي او را به قتل مي‌رساند.) و در قرآن هم آمده: ﴿**وَإِن طَآئِفَتَانِ مِنَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱقۡتَتَلُواْ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَاۖ فَإِنۢ بَغَتۡ إِحۡدَىٰهُمَا عَلَى ٱلۡأُخۡرَىٰ فَقَٰتِلُواْ ٱلَّتِي تَبۡغِي حَتَّىٰ تَفِيٓءَ إِلَىٰٓ أَمۡرِ ٱللَّهِۚ فَإِن فَآءَتۡ فَأَصۡلِحُواْ بَيۡنَهُمَا بِٱلۡعَدۡلِ وَأَقۡسِطُوٓاْۖ إِنَّ ٱللَّهَ يُحِبُّ ٱلۡمُقۡسِطِينَ ٩**﴾ [الحجرات: 9] «اگر دو گروه از مؤمنان با هم جنگيدند در ميانشان صلح ايجاد كنيد در صورتي كه يكي از آن‌ها بر عليه ديگري بغي كرد و ظلم نمود با گروه باغي بجنگيد تا به حكم خدا برگردد در صورت برگشتن در ميان آن‌ها به عدل صلح ايجاد كنيد و عدالت پيشه نماييد كه خداوند عادلان را دوست مي‌دارد.»**

**به وسيله كتاب و سنت و اجماع سلف ثابت است كه آن‌ها مؤمن و مسلمان بوده‌اند و علي بن ابي طالب و همراهان او به نسبت طايفه مقابل، به حق شايسته ترند. و الله اعلم.**

نحوه برخورد با مشاجرات صحابه

فائده: اگر كار پسنديده، خودداري كردن از دخالت در مشاجرات صحابه است لازمه آن اين نيست كه معتقد باشيم همه آن‌ها مجتهد و داراي تأويل هستند.

فائده: **لازم به دانستن است كه كار پسنديده و نيكو، خودداري نمودن از مشاجراتي است كه در ميان اصحاب روي داده و طلب بخشش براي همه مسلمانان از دو گروه متقابل و دوست داشتن همه آن‌هاست ولي واجب نيست كه معتقد باشيم هر دو طرف از دو لشكر متقابل عالم و صاحب تأويل هستند بلكه در ميانشان گناهكار و افراد بدكار وجود داشته و همچنين كساني بوده‌اند كه به خاطر نوعي هوا از اجتهاد كردن كوتاهي نموده‌اند اما اگر بديهاي آن‌ها را به نسبت حسنات و خوبي‌هايشان مقايسه كنيد خوبي‌هايشان فزوني و جانب غفران و بخشيدنشان ترجيح دارد.**

**اهل سنت در موردشان به نيكويي سخن مي‌گويد و به آن‌ها رحم مي‌كند ولي اعتقاد به عصمت كساني ندارد كه اقرار به گناه مي‌نمايند و در اجتهادات خويش دچار اشتباه مي‌شوند بلكه تنها در مورد رسول الله** **كه معصوم مي‌باشد درست نيست ولي در مورد غير او جايز است كه به گناه و خطاهايشان اقرار نمود ولي آن‌ها همانگونه‌اند كه خداوند مي‌فرمايد: ﴿**أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ نَتَقَبَّلُ عَنۡهُمۡ أَحۡسَنَ مَا عَمِلُواْ وَنَتَجَاوَزُ عَن سَيِّ‍َٔاتِهِمۡ**﴾ [الأحقاف: 16] «اين‌ها كساني هستند كه بهترينِ آنچه انجام داده‌اند از ايشان خواهيم پذيرفت و از بدي‌هايشان در مي‌گذريم.»**

**فضائل اعمال به سرانجام آن است نه به صورت و ظاهر آن.**

وصلی الله علی نبينا محمد وعلی آله وصحبه وسلم

**برای ارتباط با مترجم به سایت ایمان مراجعه نمایید.**

1. - بحار الأنوار ج37/225. [↑](#footnote-ref-1)
2. - نهج البلاغة ج3/7. [↑](#footnote-ref-2)
3. - شرح نهج البلاغة ج1/132. [↑](#footnote-ref-3)
4. - احتجاج الطبرسي /47-48. [↑](#footnote-ref-4)
5. - نهج البلاغة/159. [↑](#footnote-ref-5)
6. - أعلام الورى للطبرسي /203 [↑](#footnote-ref-6)
7. - نهج البلاغة/181-182 [↑](#footnote-ref-7)
8. - نهج البلاغة/322 [↑](#footnote-ref-8)
9. - رواه البخاري [↑](#footnote-ref-9)
10. - رجال الكشي/103. [↑](#footnote-ref-10)
11. - الترمذي والحديث حسن. [↑](#footnote-ref-11)
12. - عقائد الإمامیة/95. [↑](#footnote-ref-12)
13. - الكافي ج1/227 [↑](#footnote-ref-13)
14. - از ابو بصير روايت است كه گفت خدمت ابو عبدالله آمدم و گفتم جانم فدايت باد شيعيان شما مي‌گويند پيامبر هزار درب، از درب‌هاي علم به علي عليه السلام آموخته كه از آن‌ها هزار در ديگر گشوده مي‌شود! فرمود: بلكه پيامبر صلي الله عليه وسلم هزار دروازه از دروازه‌هاي علم به علي عليه السلام آموخته كه از هر دروازه آن هزار دروازه ديگر گشوده مي‌شود، گفتم: پس چه بهتر، سپس گفت اي ابو محمد در نزد ما جامعه است و آن‌ها چه مي‌دانند كه جامعه چيست؟ گفتم فدايت گردم مگر جامعه چيست؟ فرمود: صحيفه‌اي است كه طول آن هفتاد ذراع به ذراع پيامبر است كه آن حضرت خودش آن را املاء كرد، و علي آن را با دست خودش نوشته در آن احكام هر گونه حلال و حرام و تمام آنچه كه مردم به آن احتياج دارند حتي حكم ديه زخم و خراش برداشتن نيز ثبت شده است گفتم به خدا سوگند اين علم است! گفت آري علم است اما نه علم چنداني! آنگاه لحظه‌اي به فكر فرو رفت سپس گفت در نزد ما جفر است! آن‌ها چه مي‌دانند جفر چيست؟ كيسه‌اي است از جلد كه در آن علم انبياء و اوصياء و علم علماي گذشته بني اسرائيل نهفته است! گفتم يقيناً اين علم است اما نه چندان علمي! آنگاه لحظه‌اي مكث كرد و سپس گفت در نزد ما مصحف فاطمه عليها السلام است و آن‌ها چه مي‌دانند مصحف فاطمه چيست؟ گفتم مگر مصحف فاطمه چيست؟ فرمود: كتابي است سه برابر اين قرآن شما كه به خدا سوگند اين علم است! فرمود: آري اين علم است ولي نه علم چنداني! و پس از سكوت اندكي فرمود: و در نزد ما علم ما كان و مايكون است يعني علم هر آنچه از بدو آفرينش تا كنون انجام گرفته و هرآنچه كه از هم اكنون تا برپاي قيامت انجام خواهد گرفت!!!. [الكافي ج1 /184] [↑](#footnote-ref-14)
15. - الكافي ج1/184. [↑](#footnote-ref-15)
16. - الطبرسي ج1/201. [↑](#footnote-ref-16)
17. - القمي: المقالات والفرق/25، النوبختي: فرق الشیعة 25-26. [↑](#footnote-ref-17)
18. - مختصر التحفة/121. [↑](#footnote-ref-18)
19. - تفسير الطبري ج6/316. [↑](#footnote-ref-19)
20. - الكافي ج2/245. [↑](#footnote-ref-20)
21. - الكافي ج8/246. [↑](#footnote-ref-21)
22. - رواه احمد. [↑](#footnote-ref-22)
23. - رواه بخاري و مسلم. [↑](#footnote-ref-23)
24. - رواه بخاري و مسلم. [↑](#footnote-ref-24)
25. - رواه بخاري. [↑](#footnote-ref-25)
26. - رواه بخاري. [↑](#footnote-ref-26)
27. - رواه مسلم. [↑](#footnote-ref-27)
28. - رواه بخاري. [↑](#footnote-ref-28)
29. - در سنن ترمذی (3686) با این الفاظ روایت شده است: «لَوْ كَانَ نَبِيٌّ بَعْدِي لَكَانَ عُمَرَ بْنَ الخَطَّابِ». ترمذی آن را حسن گفته و آلبانی تایید نموده است. [مُصحح] [↑](#footnote-ref-29)
30. - بخاري، مسلم و ديگران آن را روايت نموده‌اند. [↑](#footnote-ref-30)
31. - رواه بخاري [↑](#footnote-ref-31)
32. - رواه بخاري و مسلم [↑](#footnote-ref-32)
33. - رواه مسلم [↑](#footnote-ref-33)
34. - رواه مسلم و بخاري. [↑](#footnote-ref-34)
35. - رواه مسلم و بخاري. [↑](#footnote-ref-35)
36. - رواه ترمذي. [↑](#footnote-ref-36)
37. - رواه احمد. [↑](#footnote-ref-37)
38. - رواه بخاري و مسلم. [↑](#footnote-ref-38)
39. - رواه مسلم و بخاري. [↑](#footnote-ref-39)
40. - رواه بخاري و مسلم. [↑](#footnote-ref-40)
41. - رواه احمد. [↑](#footnote-ref-41)
42. - رواه مسلم. [↑](#footnote-ref-42)
43. - رواه بخاري. [↑](#footnote-ref-43)
44. - رواه احمد. [↑](#footnote-ref-44)
45. - رواه ترمذي. [↑](#footnote-ref-45)